ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۵۸ بهمن ۱۴۰۴

سوگ‌نامه‌ی ذراتِ بی‌قرارِ نور در عصرِ تاریکی

بیانیه‌ی جمعی از دانشجویان

به قاتلان فرزندان شجاع ایران زمین

پیش از شما، به سان شما، بی شمارها
با تار عنکبوت نوشتند روی باد
کین دولت خجسته جاوید
زنده باد

محمدرضا شفیعی کدکنی

نمایه

نگارنده	نهشته	برگه
جبهه ملی ایران	مواضع جبهه ملی ایران در شرایط حساس و خطیر کنونی کشور	۳
بیانیه‌ی جمعی از	سوگ‌نامه‌ی ذراتِ بی‌قرارِ نور در عصرِ تاریکی	۴
جبهه ملی ایران	هدف اکثریت ملت ایران رهایی از سلطنت استبدادی و استبداد دینی	۵
علی یونسی	به مناسبت چهلم یاران و شهیدان آزادی	۶
جاوید نام خدیجه علی پور	می‌مانیم، می‌جنگیم، می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم	۷
	قطعنامه پارلمان اروپا در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران	۸
شورای هماهنگی فرهنگیان ایران	آغاز اعتصاب در مدارس با فراخوان شورای هماهنگی فرهنگیان ایران	۹
غزل یکتا	مسئولیت زنده‌ماندن و بازپس‌گیری معنا	۱۰
ناخدا محمد فارسی	چشم انداز صف‌آرایی نیروهای نظامی آمریکا و ایران در خلیج فارس و دریای عمان	۱۴
	نعمت میرزاده (م. آزرم) درگذشت.	۱۶
هژیر! عسگراقا	طنز تلخ ترامپ ؛ من ماندم و بلدرچین و برزگر و خون جوانان	۱۷
دکتر امیر هوشمند ممتاز	خاطره های دانشجویی	۱۸
مجتبی شکوری	اخبار با ما چه می‌کند.	۲۱

جبهه ملی ایران - هلند

www.jebhemelli.org

آدرس ایمیلی: post4iraneazad@gmail.com

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت www.jebhemelli.org

مواضع جبهه ملی ایران در شرایط حساس و خطیر کنونی کشور

۱ - ما از حق اعتراض قانونی و مدنی ملت بزرگ ایران،بازاریان،دانشجویان،زنان،معلمان،کارگران،بازنشستگان و سایر اقشار جامعه پشتیبانی می کنیم و برخورد فاجعه بار و خشونت آمیز با معترضان و به خاک و خون کشیدن آنان را غیر قانونی و غیر انسانی دانسته و به شدت محکوم میکنیم.

۲–ما مصرا خواهان توقف خشونت و سرکوب معترضان و آزادی کلیه زندانیان سیاسی در سراسر کشور و لغو مجازات سخیف اعدام در میهنمان هستیم.

۳– ما هرگونه دخالت و تهاجم نظامی دولت های خارجی به کشورمان را متضاد با منافع ملی و آزادی و استقلال ایران دانسته و با آن مخالفیم.از سوی دیگر هر نوع عملکرد نا معقول و خشونت بار حکومت جمهوری اسلامی را که برای کشورهای خارجی منطقه ای و فرا منطقه ای زمینه ی تجاوز به کشورمان را فراهم نماید محکوم می کنیم و حکومت را مسئول عواقب و تبعات آن می دانیم.

٤ - در شرایطی که بحران های فزاینده ناشی از ساختار نا صحیح و معیوب قدرت،کشور را فرا گرفته،خواهان آنیم که همه پرسی ۱۲ فروردین ۵۸ و سئوال «جمهوری اسلامی،آری یا نه» پس از ۴۷ سال مجددا تکرار شود تا ملت فرهیخته ایران با آرامش و به شکلی متمدنانه به این سئوال پاسخ داده و نظر خود را اعلام نماید.

۵ - ما معتقدیم که ملت ایران حق دارد که در یک انتخابات آزاد مجلس موسسانی متشکل از نمایندگان واقعی خود جهت تعیین ساختار قدرت و شکل حکومت بر پا نماید.

۶- ما به سیاست خارجی مبتنی بر تعامل سازنده با احترام متقابل با تمام جامعه جهانی در راستای حفظ منافع ملی میهنمان اعتقاد داریم.دخالت در امور کشور های همسایه و ایجاد تنش و خصومت با سایر کشور ها را مردود دانسته و محکوم می دانیم.همان گونه که دخالت سایر کشورها را در امور داخلی خود برنمی تابیم.

۷- ما برای نیل به سعادت و رفاه ملت ایران و اعتلای کشور، به آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی،استقلال و عدم وابستگی،عدالت اجتماعی،جدایی دین از حکومت،حفظ تمامیت ارضی و یک پارچگی ایران،حفظ و صیانت از محیط زیست کشور و نظام بر آمده از رای و انتخاب ادواری ملت یعنی نظام جمهوری پایبند و متعهدیم.

شورای مرکزی جبهه ملی ایران

تهران - ١٤ بهمن ١٤٠٤

بیانیه‌ی جمعی از دانشجویان دانشکده فیزیک دانشگاه بهشتی (ملی ایران)

سوگ‌نامه‌ی ذراتِ بی‌قرارِ نور در عصرِ تاریکی

به نامِ «حقیقت »و «انسانیت» باری دیگر، دشنه به خون تشنه نانجیبان، قلبِ کهنه‌سربازِ زمین را هدف گرفت؛ لاله‌های این سرزمین را واژگون کرد و مادرمان، ایران، به سوگِ فرزندانِ خویش نشست.

«تگرگی نیست...
مرگی نیست...
صدایی گر شنیدی صحبت سرما و دندان است...»

ما، فرزندانِ این خاک، دانشجویانِ دانشگاهی که روزی دانشگاه ملی ایران نام می‌گرفت، حال از ژرفای غم‌کده‌ی ملی ایران، از بلندایِ تپه‌های ولنجک، درست از همسایگیِ میله‌های سردِ اوین، با قلم‌هایی که جوهرش خون‌دِل‌های ماست، می‌نویسیم؛ نه برای ثبت در تاریخ، که برای ثبت در سینه‌ی سوخته‌ی مادران و پدرانی که جگرگوشه‌هایشان را به امیدِ فردا به دانشگاه فرستادند، اما امروز در میانِ غبار و گاز و گلوله، ردپایشان را گم کرده‌اند. ما که سال‌ها «نور »را در آزمایشگاه‌ها رصد می‌کردیم، امروز شاهدِ بلعیده شدنِ روشنایی توسطِ «سیاه‌چاله‌ی استبداد» هستیم.

امروز می‌خواهند زمستان را با «سکوت »و «فاصله »بر ما تحمیل کنند. تصمیم بر آن شده که ما را از »خانه«ای که در آن بالیده‌ایم برانند و به پشتِ پنجره‌های شیشه‌ای و بی‌روحِ مانیتورها تبعید کنند. اما مگر نمی‌دانند که دانشگاه، آجر و سیمان نیست؛ دانشگاه، تپشِ قلب‌های ماست وقتی کنار هم می‌ایستیم. این «مجازی‌سازی»، تدبیری برای آموزش نیست؛ تلاشی است برایِ منجمد

کردنِ فریادها در گلو. تلاشی است تا مبادا گرمایِ دست‌هایمان که در هم گره خورده، یخِ ترس را آب کند. ما این سکوتِ اجباری را، این تنهاییِ تحمیلی را برنمی‌تابیم؛ چرا که باور داریم علم در «خلاء »رشد نمی‌کند و آگاهی، در انزوا می‌میرد.

کدام قانونِ طبیعت، پرپر شدنِ جوانه‌های این خاک را توجیه می‌کند؟ هیچ فرمولی قادر نیست چگالیِ اندوهِ مادران را اندازه بگیرد. ما پیش از محصل و دانجشو، «انسانیم»، نمی‌توانیم چشمانمان را بر حقیقت ببندیم؛ چرا که رگ‌های دانشگاه به ریشه‌های رنجِ خیابان گره خورده است.

قسم به قلم و سوگند به صندلی‌های خالیِ یارانمان — چه آنان که در گوشه‌ی سردِ زندان‌اند و چه آنان که در سینه‌ی زرینِ خاک خفته‌اند — اعلام می‌کنیم: کلاس‌های درس، بی حضورِ آن ذهن‌های بیدار، تاییدِ ظلم است. تا آزادیِ بی قید و شرطِ دانشجویان و بازگشتِ نورِ حقیقت به دانشگاه، بر مدارِ حق‌خواهی و اعتراض باقی می‌مانیم، و در هیچ کلاس مجازی شرکت نخواهیم کرد.

یک دم نگاه کن که چه بر باد می دهی
چندین هزار امید بنی آدم است این...

-ه.الف.سایه

جمعی از دانشجویان دانشکده فیزیک دانشگاه ملی ایران

جبهه ملی ایران

هدف اکثریت ملت ایران رهایی از سلطنت استبدادی و استبداد دینی است

چهل‌وهفتمین سالگرد انقلاب ایران را در حالی سپری می‌کنیم که یک ماه از کشتار بی‌رحمانه هزاران تن از فرزندان مظلوم این آب‌وخاک می‌گذرد. ما ضمن تسلیت به ملت ایران، به‌ویژه به خانواده هایی که عزیزان خود را در این جنایت هولناک از دست داده اند، باکسانی‌که به هر نحو جسم و جان گرامیشان آسیب دیده است و کسانی‌که در بازداشت بوده و آنطور که شواهد نشان می دهند،در انتظار احکام نا عادلانه و غیرانسانی به سر می برند،ابراز همدردی و پشتیبانی می کنیم.

با گذشت چهل‌هفت سال از انقلاب خطاب به ملت ایران به خصوص به نسل تولد یافته پس از انقلاب می‌گوییم آنچه که به نام »جمهوری اسلامی «بر مردم حاکم شد، نسبتی با انقلاب و اهداف انقلاب ایران ندارد. مردم ایران خواهان به زیر کشیدن و بیرون راندن استبدادی بودند که از طریق نظام سلطنتی بر مردم مستولی شده بود. خواهان آن بودند که یک نظام جمهوری متعارف بر اساس موازین دموکراسی در کشور استقرار پیدا کند. در پی آن نبودند که شاه مستبدی را بیرون برانند و نظام خودکامه دیگری را جایگزین آن کنند.

ملت ایران نَهضَت ملّی به رهبری دکتر محمد مصدق را تا تشکیل دولت ملی پیش برد که از سویی استیلای بیگانگان و از دیگر سو استبداد سلطنتی را پایان دهد.در مدت 28 ماه دولت ملی دکتر مصدق کشور پس از مشروطه، روی آزادی و استقلال، و حاکمیت ملی را دید. اما قدرت‌های جهانی اعم از غربی و شرقی، توان دیدن عزت و عظمت ملی و اعتلای ایران‌زمین را نداشتند و با همکاری شاه و البته بخشی از روحانیت، کودتای ننگینی را رقم زدند که حکومت شاه را به مدت ۲۵ سال، با به کارگیری مشت‌آهنین و سرکوب آزادی‌های ملت به وسیله دستگاه مخوف ساواک، تثبیت کردند.بنابراین علت اصلی انقلاب ، عکس العمل تاریخی ملت ایران به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و البته نبود آزادی و استقلال بود. جای شگفتی بسیار است که عده‌ای از میراث‌داران آن نظام استبدادی و کودتاچی اکنون خیال بازگشت همان سامانه سیاه استبدادی را داشته باشند.این پدیده شگفت انگیز حاکی از عملکرد پر از خطا و تخیلات ایدئولوژیک دور از منافع ملی حکومت جمهوری اسلامی است که زمینه ی چنین توهمی را فراهم نموده است.

چهل‌وهفت سال از انقلابی می‌گذرد که با خواست »استقلال، آزادی و استقرار جمهوری «شکل گرفت؛ انقلابی که نه برای جابه‌جایی یک استبداد با استبدادی دیگر، بلکه برای پایان‌دادن به چرخه‌ی تاریخی خودکامگی در ایران پدید آمد.

امروز جامعه‌ی ایران در شرایطی ایستاده است که دیگر نیازی به بازخوانی‌های توجیه‌گرانه یا محکوم‌سازی‌های نسلی ندارد. واقعیت روشن است: نه استبداد سلطنتی پاسخگوی خواست ملت ایران بود، و نه استبداد دینی نماینده‌ی آرمان‌های انقلاب ۱۳۵۷ است. هر دو، در تضاد با حاکمیت ملی، آزادی‌های بنیادین و کرامت انسان ایرانی قرار داشتند.

جبهه ملی ایران بر این باور است که انقلاب 57 را نه می‌توان انکار کرد و نه می‌توان مصادره نمود. این انقلاب، صرفنظر از دسیسه های پشت پرده قبل و بعد ازآن ،کنش جمعی جامعه‌ای بود که خواهان استقلال و آزادی و حاکمیت ملت بود؛ اما مسیر آن، با حذف نهادهای دموکراتیک، سرکوب نیروهای ملی و آزادی‌خواه، و جایگزینی اراده‌ی ملت با قرائتی ایدئولوژیک از قدرت، و استقرار اراده فردی ،از اهداف اصلی خود منحرف شد.اما امروز، پس از دهه‌ها سرکوب، فساد ساختاری، بحران‌های انباشته اقتصادی و اجتماعی، و انزوای خطرناک ایران در جهان، جامعه ایران بار دیگر به همان خواست‌های بنیادین بازگشته است.

استقلال و آزادی، عدالت اجتماعی ،جمهوریت، حاکمیت قانون و جدایی نهاد دین از حکومت.

جنبش‌های اعتراضی سال‌های اخیر، نشان داد که جامعه ایران نه بازگشت به گذشته را می‌خواهد و نه تداوم وضع موجود را می‌پذیرد. این جنبش‌ها بیانگر بلوغ تاریخی ملتی است که هزینه‌های سنگین استبداد را پرداخته و دیگر حاضر نیست آینده خود را به وعده‌های مبهم برخی اقتدارگرایان در لباس جدید یا هیات‌حاکمه غیر پاسخگو بسپارد.

جبهه ملی ایران بار دیگر تأکید می‌کند که گذار از وضعیت کنونی، نه از مسیر خشونت، نه با مداخله بیگانه، و نه با بازتولید اقتدارگرایی ممکن است. راه برون‌رفت، استقرار یک فرآیند ملی، شفاف و دموکراتیک است که نخستین گام آن، برگزاری انتخاباتی آزاد برای تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین قانون اساسی مبتنی بر حقوق بشر، حاکمیت ملت و جمهوریت واقعی است.

ما بر این باوریم که آینده ایران نه در نفی تاریخ، بلکه در درس‌گرفتن از آن ساخته می‌شود. اعتماد بی‌چون‌وچرا به قدرت فردی، حذف نهادهای مدنی، و تعلیق آزادی و پایمالی اصل استقلال، خطاهایی است که نباید تکرار شوند.

در سالگرد انقلاب ۱۳۵۷، جبهه ملی ایران در کنار ملت ایران، به‌ویژه نسل جوان، بر این اصل پای می‌فشارد:

ایران، شایسته‌ی نظامی است که در آن هیچ فرد، نهاد یا عقیده‌ای فراتر از رأی و اراده ی ملت و قانون قرار نگیرد.

هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

تهران – ۲۲ بهمن ۱۴۰۴

نامه دانشجوی زندانی علی یونسی از زندان قزلحصار به مناسبت چهلم یاران و شهیدان آزادی

در آستانه چهلم جان‌باختگان خونین دی‌ماه ۱۴۰۴، یکی از خونبارترین فصل‌های تاریخ معاصر ایران، علی یونسی، دانشجوی نخبه زندانی محبوس در زندان قزلحصار کرج، با نگارش نامه‌ای نوشت:

«ما مردمی هستیم با تاریخ و فرهنگی سرشار از حماسه. اما دی ماه خونین فراتر از حماسه بود.
در کدام حماسه‌ای دختران از کاوه‌ها و پسران از سیاوش‌ها شجاع‌ترند؟ در کدام حماسه‌ای دیو سیاه شب این چنین از هیچ جنایتی دریغ نمی‌کند؟ به راستی در کدام حماسه مادران داغدار بر مزار فرزندانشان رقصیدند و شعر خواندند و کف زدند؟ ببینید چگونه حماسه نیز در برابر ایران تعظیم کرده است.
در برابر چنین حماسه‌ای اگر ضرورتی نبود، کلامی برای گفتن نداشتم زیرا هیچ واژه‌ای را توان وصف آن نیست. اما همین بهای سنگین و همین شکوه گل‌های در خون غلتیده، مسئولیت و دِینی سنگین را بر گردن ما میگذارد. به خاطر تک تک همین کودکان، جوانان، دانشجویان و زنان و مردان ما محکومیم به از پا ننشستن، محکومیم به پیروز شدن و محکومیم به ساختن آن روزی که آرزویش را داشتند. پس:
قسم به خون یاران، ایستاده ایم تا پایان»

هیچ میدانی چرا چون موج
در گریز از خویشتن پیوسته می‌کاهم؟
زان که بر این پرده‌ی تاریک
این خاموشی نزدیک

زهرا (رها) بهلول‌پور، متولد ۳۰ آذر ۱۳۸۱، دانشجوی رشته زبان و ادبیات ایتالیایی دانشگاه تهران و ساکن خوابگاه دانشجویی بود.

قهرمان جاودانه زهرا بهلولی پور (رها)
دانشجوی ۱۹ ساله - تهران ۱۸دی ۱۴۰۴

آنچه میخواهم نمی‌بینم
و آنچه می‌بینم نمیخواهم

علی یونسی
زندان قزلحصار

می‌یِ نم-
آن شکفتن شادی را
پرواز بلند آدمیزادی را
آن جشن بزرگ روز آزادی را

هوشنگ ابتهاج

می‌مانیم، می‌جنگیم، می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم

مرگ بر دیکتاتور!

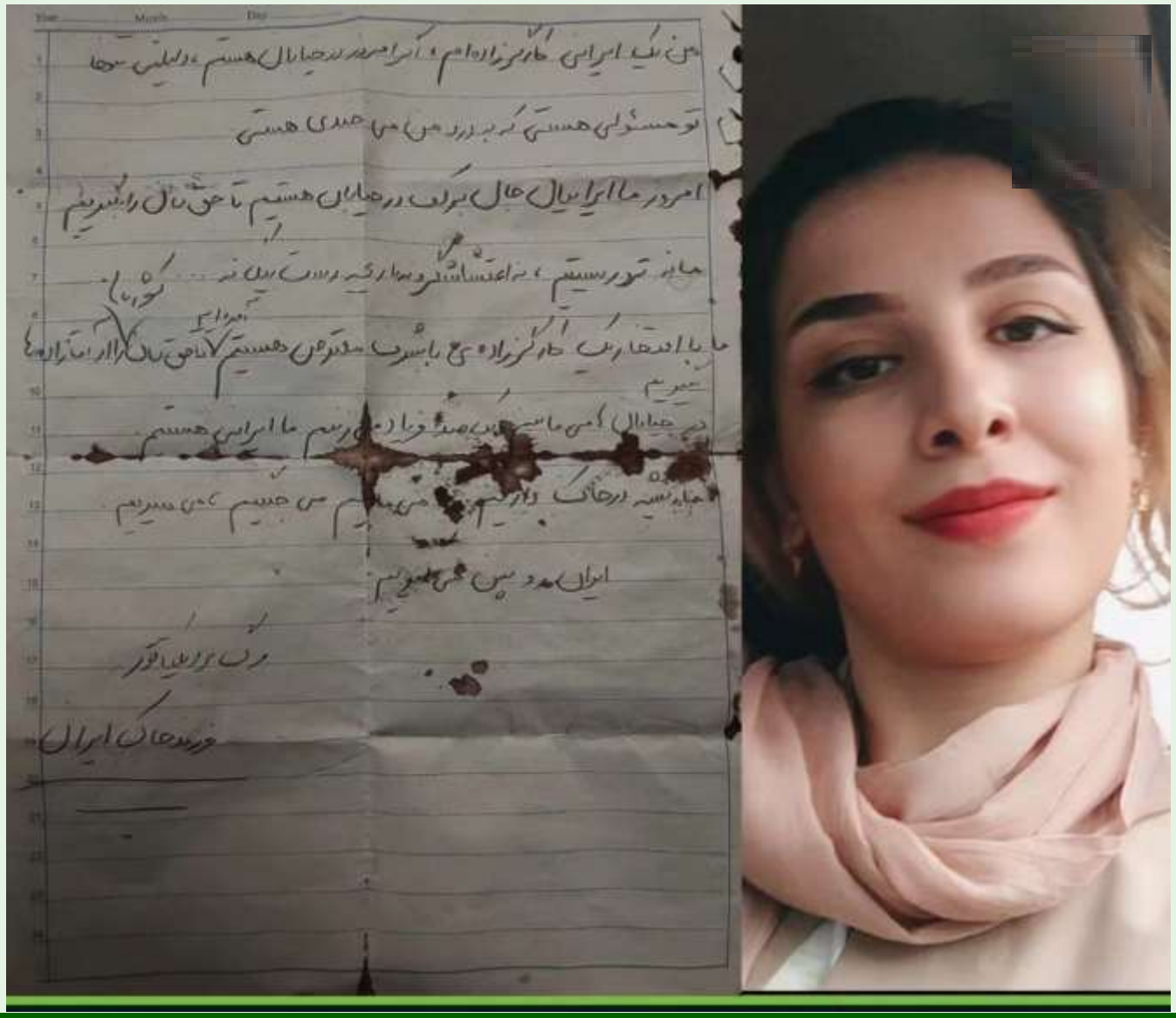

جاوید نام خدیجه علی پور با وصیت نامه ایی که در جیبش داشت به خیابان رفته بود.

خدیجه علیپور پنجشنبه ۱۸ دی در فردیس با گلوله ماموران کشته شد. وصیت‌نامه او پس از مرگ در جیبش پیدا شد. مرور این وصیت‌نامه که به خون خدیجه آغشته شده، نشان می‌دهد او این راه را آگاهانه انتخاب کرده بود. او در انتهای نامه نوشته: می‌مانیم، می‌جنگیم، می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم

«من یک ایرانیِ کارگرزاده‌ام. اگر امروز در خیابان هستن، دلیلش تو مسئولی که به درد من می‌خندی هستی.
امروز ما ایرانیان جان بر کف در خیابان هستیم تا حق‌مان را بگیریم. ما نه تروریستیم، نه اغتشاشگر و نه بازیچه‌ی دست بیگانه... ما با افتخار یک کارگرزاده‌ی با شرف معترض هستیم. آمده‌ایم تا حق کشورمان را از آقازاده‌ها بگیریم.
در خیابان‌ها می‌مانیم. یکصدا فریاد می‌زنیم:
ما ایرانی هستیم.
ما ریشه در خاک داریم.
می‌مانیم، می‌جنگیم، می‌میریم،
ایران رو پس می‌گیریم.
مرگ بر دیکتاتور!

فرزند خاک ایران»

قطعنامه پارلمان اروپا در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران

سرکوب سیستماتیک، شرایط غیرانسانی و بازداشت‌های خودسرانه توسط رژیم ایران

پارلمان اروپا روز پنجشنبه، قطعنامه‌ای در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران تصویب کرد. در این قطعنامه آمده است:
نمایندگان پارلمان اروپا خشونت رژیم ایران علیه مردم خود، به ویژه هدف قرار دادن فعالان جامعه مدنی، معترضان، زنان، اقلیت‌ها و جوامع را محکوم می‌کنند. آنها سرکوب زنان را محکوم می‌کنند و خواستار آزادی فوری زنان بازداشت شده، به ویژه نرگس محمدی، برنده جایزه صلح نوبل، هستند.

پارلمان نگران گزارش‌هایی است که تخمین می‌زند تعداد کشته‌شدگان اعتراضات اخیر ممکن است به حدود ۳۵۰۰۰ قربانی برسد و هشدار می‌دهد که اقدامات مستند شده در آستانه جنایت علیه بشریت قرار دارند. نمایندگان پارلمان اروپا می‌خواهند این جنایات به طور مستقل توسط نهادهای سازمان ملل مستندسازی شود و شواهد برای پیگردهای قانونی آینده حفظ شود و بر لزوم پاسخگویی از طریق سازوکارهای قضایی بین‌المللی تأکید می‌کنند.

این قطعنامه خواستار پایان فوری هرگونه خشونت و سرکوب علیه غیرنظامیان، از جمله بازداشت‌های خودسرانه، ناپدید شدن‌های اجباری و شکنجه است و از مقامات جمهوری اسلامی می‌خواهد که آزار و اذیت و پیگرد قانونی پزشکان و کادر درمانی که به معترضان مجروح خدمات درمانی ارائه می‌دهند را متوقف کنند.

نمایندگان پارلمان اروپا بار دیگر همبستگی خود را با مردم ایران اعلام می‌کنند و تأکید می‌کنند که آنها تنها منبع مشروع حاکمیت در ایران هستند. آنها از شورا و کمیسیون اروپا می‌خواهند که تحریم‌های هدفمند [علیه ایران] را گسترش دهند. آنها همچنین از اتحادیه اروپا و کشورهای عضو آن می‌خواهند که یک استراتژی متقابل برای حمایت از خانواده‌های بازداشت‌شدگان و جلوگیری از استفاده عمدی رژیم ایران از دیپلماسی گروگانگیری تدوین کنند. آنها همچنین یادآوری می‌کنند که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (IRGC)، که توسط اتحادیه اروپا به عنوان یک سازمان تروریستی تعیین شده است، نقش محوری در سرکوب ایفا می‌کند.

این قطعنامه با ۵۲۴ رأی موافق، ۳ رأی مخالف و ۴۱ رأی ممتنع تصویب شد.

آغاز اعتصاب در مدارس با فراخوان شورای هماهنگی فرهنگیان ایران

همزمان با فراخوان سراسری برای گرامی‌داشت یاد دانش‌آموزان و معلمان جان‌باخته در اعتراضات سراسری دی‌ماه، گزارش‌ها از تعطیلی عملی ده‌ها مدرسه در شهرهای مختلف کشور و اعمال فشار بر مدیران حکایت دارد.

۲۹ بهمن ۱۴۰۴

در پی فراخوان شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران برای برگزاری اعتصاب سراسری و اعلام عزای عمومی در مدارس، صبح امروز چهارشنبه ۲۹ بهمن‌ماه، گزارش‌های متعددی از نقاط مختلف کشور درباره عدم حضور گسترده دانش‌آموزان و معلمان و تعطیلی عملی مدارس منتشر شد.

این فراخوان که روز دوشنبه ۲۷ بهمن صادر شده بود، از فرهنگیان خواسته بود در اعتراض به کشته‌شدن بیش از ۲۳۰ کودک و نوجوان در اعتراضات دی‌ماه و برای گرامی‌داشت یاد جان‌باختگان، از حضور در کلاس‌های درس و اداره‌های آموزشی خودداری کنند و از والدین نیز خواسته شده بود برای حفظ امنیت فرزندانشان آن‌ها را به مدرسه نفرستند.

بر اساس گزارش‌های شورای هماهنگی، مدارس متوسطه دوم در شهر ایذه از توابع استان خوزستان به‌دلیل عدم حضور دانش‌آموزان عملاً تعطیل شد. در شهر جوانمرد استان کرمانشاه نیز مدارس متوسطه دوم با وضعیتی مشابه روبه‌رو بودند و کلاس‌ها به‌دلیل غیبت دانش‌آموزان تشکیل نشد. در بندرعباس نیز گزارش‌ها از تعطیلی عملی مدارس متوسطه دوم حکایت دارد.

در گرگان شمار زیادی از دانش‌آموزان متوسطه اول و دوم در مدارس حاضر نشدند و در پی عدم حضور بسیاری از معلمان متوسطه دوم، حراست اداره کل آموزش و پرورش با تهدید مدیران، خواستار ارائه فهرست کامل دانش‌آموزان و معلمان غایب شد.

گزارش‌های مشابهی از بندر انزلی نیز منتشر شده است؛ جایی که به‌ویژه دانش‌آموزان پایه دوازدهم در مدارس حضور نیافتند و حراست اداره شهرستان از معاونان آموزشی خواسته است اسامی غایبان را ارسال کنند.

در مناطق ۱۰، ۱۱ و ۱۲ تهران نیز تنها تعداد محدودی از دانش‌آموزان در مدارس متوسطه دوم حاضر شدند که این امر به تعطیلی کلاس‌ها انجامید. بنا بر گزارش‌ها، در یکی از مدارس منطقه ۱۰، مسئولان حراست با حضور در مدرسه از مدیریت خواسته‌اند با تماس با اولیای دانش‌آموزان، آن‌ها را به حضور در مدرسه وادار کنند، اما با وجود این فشارها بسیاری از دانش‌آموزان از رفتن به مدرسه خودداری کردند.

همچنین در شهرهای ری، بهارستان، پاکدشت، ورامین و اسلامشهر و نیز در شهرک اندیشه، مدارس متوسطه دوم بدون حضور دانش‌آموزان عملاً تعطیل شدند.

در بیانیه شورای هماهنگی، «نیمکت‌های خالی »به‌عنوان نمادی از فقدان دانش‌آموزان جان‌باخته معرفی شده و تأکید شده بود که این جان‌باختگان «عدد»نیستند، بلکه هر یک نام و آینده‌ای داشته‌اند. شورا مدرسه را »امن‌ترین پناهگاه این سرزمین «توصیف کرده و هشدار داده بود که کشیده‌شدن فضای امنیتی به مدارس و عادی‌سازی فقدان‌ها، آینده جامعه را هدف قرار می‌دهد. در این بیانیه با اشاره به تعطیلی‌های مکرر مدارس به دلایلی چون آلودگی هوا یا کمبود گاز، این پرسش مطرح شده بود که چرا دفاع از جان و کرامت کودکان به اولویتی فوری بدل نمی‌شود.

این نهاد صنفی پیش‌تر نیز هشدار داده بود که پس از وقایع خونین دی‌ماه ۱۴۰۴، موج سرکوب از خیابان‌ها به مدارس کشیده شده و به‌گفته آن، مدارس به «حیاط خلوت نهادهای امنیتی »تبدیل شده‌اند؛ وضعیتی که به‌گفته شورای هماهنگی با تفتیش عقاید، بازجویی و فشار روانی بر دانش‌آموزان همراه بوده و اعتماد میان معلم و دانش‌آموز را تضعیف کرده است.

با این حال، گزارش‌های امروز نشان می‌دهد که در پاسخ به این فراخوان، در شهرهای مختلف کشور شمار قابل توجهی از دانش‌آموزان و معلمان با عدم حضور در مدارس، به این اعتصاب سراسری پیوسته‌اند.

به یاد دانش‌آموزان کشته‌شده در اعتراضات سراسری دی ماه ۱۴۰۴

دو یادداشت از غزل یکتا

مسئولیت زنده‌ماندن و بازپس‌گیری معنا

حال که دارم این متن را می‌نویسم، وارد بیست و چهارم بهمن ۱۴۰۴ شده‌ایم. روزی که برای من صرفاً یک تاریخ در تقویم نیست؛ بیشتر شبیه یک ایستگاه است. نقطه‌ای برای مکث، برای ایستادن و پرسیدن این سؤال ساده اما سنگین که: ما دقیقاً کجای این مسیر ایستاده‌ایم و چه چیزهایی در این چند دهه، بی‌سروصدا از ما گرفته شده است.

من نزدیک به بیست‌وپنج سال است که زیر سایه‌ی جمهوری اسلامی زندگی کرده‌ام. وقتی می‌گویم «زیر سایه»، منظورم فقط سیاست و قدرت رسمی نیست. سایه یعنی چیزی که در همه‌جا حضور دارد؛ حتی به جاهایی که ظاهراً خصوصی‌اند، حتی به لایه‌هایی از زندگی که تصور می‌کنیم ربطی به حکومت ندارند. سایه تنها به معنای محروم‌شدن از آزادی و رفاه و ثبات نیست؛ بلکه به این معنا نیز هست که کم‌کم از توانایی فهمیدن، نام‌گذاری‌کردن و معنا دادن به زندگی هم محروم می‌شوی.

سال‌ها مصیبت پشت مصیبت آمده و هر بار به خودمان گفته‌ایم: این هم می‌گذرد، این دیگر آخرین است. بعد دیده‌ایم نه، بدتر هم می‌تواند بشود. تاریخ، پر از جنگ و خون و کشتار و آدم‌های بی‌گناهی است که جانشان روی زمین ریخته شده؛ پر از تعصب، درگیری و مبارزه. این را می‌دانم. اما تفاوتی وجود دارد که کمتر به آن توجه می‌شود: همه‌ی مصیبت‌ها فقط ویران نمی‌کنند؛ بعضی از آن‌ها به‌تدریج «معنا »را هم از کار می‌اندازند. هرچه بیشتر فکر می‌کنم، در این نتیجه‌گیری راسخ‌تر می‌شوم که یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌های زندگی زیر یک استبداد دینی، فقط از دست‌دادن آزادی و آسایش نیست، بلکه این است که خودِ مفاهیم هم آسیب دیده‌اند. مفاهیم دزدیده شده‌اند، تحریف شده‌اند، زخمی شده‌اند؛ تا جایی که دیگر وقتی آن‌ها را می‌شنوی، احساس می‌کنی انگار وارد زمینی لغزنده شده‌ای که در آن هر واژه‌ای می‌تواند دام باشد.

ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که وقتی فیلمی می‌بینیم، کتابی می‌خوانیم یا متنی را دنبال می‌کنیم، بیشتر از آن‌که بتوانیم با آن جهان پیوند برقرار کنیم، خودمان را گم می‌کنیم. چون آن جهان، جهان قواعد نسبتاً روشن است: خوب و بد، درست و غلط، امنیت و تهدید، وطن و دشمن، پیروزی و شکست. اما این‌جا، زیر این سایه، همه‌چیز متغیر شده است. نه از جنس پیچیدگی نظری یا بحث‌های فلسفی، بلکه از جنس دستکاری واقعیت. واقعیتی که طوری ساخته شده تا ذهن انسان از تشخیص بازبماند. ما فقط قربانی خشونت عینی نیستیم؛ قربانی یک بمباران دائمی اطلاعاتی، تبلیغاتی و پروپاگاندایی هستیم که سال‌ها بر سرمان ریخته و به‌تدریج دستگاه تشخیص را از کار انداخته است. انسانی که قدرت تشخیصش مختل شود، حتی اگر زنده بماند، زندگی را گم می‌کند.

در چنین وضعیتی، پرسش‌های ساده تبدیل می‌شوند به پرسش‌های ناممکن. از صدای بمب، موشک و پدافند باید خوشحال شد یا ترسید؟ پلیس را که می‌بینیم، باید فرار کنیم یا به او پناه ببریم؟ در بسیاری از نقاط جهان، پاسخ این پرسش‌ها بدیهی است؛ اما این‌جا بدیهی نیست. این‌جا حتی آن‌چه باید روشن باشد، با ترس، دروغ و خشونت آغشته شده است. وقتی می‌گویم مفاهیم از ما گرفته شده‌اند، دقیقاً منظورم همین است: واژه‌ها دیگر کارکرد روشنگرانه ندارند، بلکه اغلب تاریک‌کننده‌اند.

این وضعیت فقط یک تجربه‌ی فردی نیست؛ نشانه‌ای جمعی است. در کشوری که زمانی مردم برای پیروزی تیم ملی جشن می‌گرفتند، به نقطه‌ای رسیده‌ایم که از باخت تیم ملی هم خوشحال می‌شویم.

این را نمی‌توان با توضیح‌های سطحی کنار گذاشت. شبی را به یاد دارم که تیم فوتبال کشورمان در جام جهانی از آمریکا شکست خورد و برخی به خیابان آمدند و شادی کردند. همان شب، یک نفر هم کشته شد. این صحنه را به کجای جهان می‌توان توضیح داد؟ کجا می‌شود گفت مردمی از باخت نماد رسمی کشورشان خوشحال شده‌اند و همزمان خون روی زمین ریخته است؟ این صرفاً نفرت از یک مسابقه یا یک تیم نیست؛ این یعنی نمادها مصادره شده‌اند. یعنی هر آن‌چه باید متعلق به همه باشد، به ابزار یک اقلیت بدل شده است. وقتی »تیم ملی«، »پرچم «یا »وطن «دیگر نماینده‌ی مردم نیست، واکنش‌ها هم طبیعی نمی‌ماند. خوشحالی از شکست، در چنین وضعیتی، نه از سر شادی، بلکه تلاشی برای فاصله‌گرفتن از معنایی است که به اجبار بر آن تحمیل شده است. و این، یکی از تاریک‌ترین پیامدهای استبداد است: نه به این دلیل که مردم دچار انحطاط شده‌اند، بلکه چون معنا از آن‌ها گرفته شده است.

استبداد فقط سرکوب نمی‌کند؛ به هویت تاریخی هم تعرض می‌کند. ملتی با تاریخی دیرین، با زبان، فرهنگ و روایت‌های متنوع، ناگهان باید در قالب تعریفی محدود و انحصاری بازتعریف شود. «ایران »آن‌ها با «ایران »ما یکی نیست. «ملت »آن‌ها با «ملت »ما یکی نیست. «مردم »آن‌ها با «مردم »ما یکی نیست. و شاید دردناک‌تر از همه این است که واژه‌ها آن‌قدر بد مصرف شده‌اند که از شنیدن واژه‌های انسانی حالمان بد می‌شود. کلماتی مثل «خدمت به مردم «یا «ملت شریف ایران »آن‌قدر با ریا، خشونت، سرکوب و دروغ همراه شده‌اند که دیگر بوی اخلاق نمی‌دهند؛ بیشتر شبیه ابزاری برای تحقیرند. گویی زبان هم، در دست قدرت، به ابزار ضربه‌زدن تبدیل شده است.

ما در مدارسِ همین حاکمیت درس خوانده‌ایم، تاریخ را از همان‌جا شنیده‌ایم، ایران و ایرانی‌بودن را از همان‌جا فهمیده‌ایم. امروز می‌فهمیم چه اندازه از واقعیت گفته نشده، تحریف شده یا قطعه‌قطعه به ما منتقل شده است. هنوز چیزهای زیادی درباره‌ی تاریخ این کشور نمی‌دانیم، اما یک چیز را با تجربه‌ی زیسته‌ی خود می‌دانیم: ما به جایی رسیده‌ایم که سرنوشت خودمان حتی برای خودمان هم به‌سختی قابل توصیف است. نه به‌خاطر پیچیدگی، بلکه به‌خاطر زخمی‌شدن زبان توصیف. وقتی انسان نتواند وضعیتش را به‌درستی نامگذاری کند، فقط ناتوان نیست؛ بی‌زبان است. و بی‌زبانی، یکی از عمیق‌ترین اشکال بی‌قدرتی است.

در چنین شرایطی، درست و غلط هم در تعلیق قرار می‌گیرند. نه از سر نسبی‌گرایی اخلاقی، بلکه از سر اجبار و در نتیجه‌ی سال‌ها زیستن در وضعیتی که هر انتخابی هزینه دارد، هر تصمیمی آلوده است و هر واکنشی با تردید همراه. در چنین وضعی، ممکن است انسان به افکاری برسد که خودش هم می‌داند خطرناک و ویرانگرند؛ از جمله تصور این‌که پایان استبداد، به هر شکل، شاید قابل‌تحمل‌تر از تداوم آن باشد. باید پرسید چه بر سر یک جامعه آمده که تا این مرز رانده شده است. این دقیقاً همان جایی است که مفهوم وطن آسیب می‌بیند: وقتی وطن به‌جای پناه، به صحنه‌ی دائمی تحقیر و خشونت بدل می‌شود و دولت، به‌جای ایجاد امنیت، خود عامل ناامنی است.

ما در وضعیتی غیرعادی زندگی کرده‌ایم که غیرعادی‌بودنش فقط در خیابان و زندان و گلوله نیست؛ بلکه در ذهن، زبان و ارزش‌های ما هم رسوخ کرده است. استبداد فقط بدن را نمی‌زند؛ معنا را هم هدف می‌گیرد. و وقتی معنا آسیب ببیند، مفاهیم پایه‌ای مثل وطن، ملت، امنیت، افتخار، خیانت، پیروزی و شکست دیگر شفاف نیستند. همه‌چیز آغشته و مشکوک می‌شود.

بیست‌وچهارم بهمن ۱۴۰۴، از نقطه‌ای می‌نویسم که می‌دانم ما فقط زیر فشار زندگی نکرده‌ایم؛ زیر دستکاری زندگی کرده‌ایم. از جایی می‌نویسم که می‌فهمم استبداد، علاوه بر آزادی و رفاه، حق ساده‌ی معنا داشتن را هم از ما گرفته است. شاید یکی از سخت‌ترین و در عین حال ضروری‌ترین مبارزه‌های ما، همین باشد: بازپس‌گرفتن معنا، بازپس‌گرفتن واژه‌ها، و بازپس‌گرفتن ایران از دست کسانی که آن را به ابزار قدرت بدل کرده‌اند.

***

در اردوگاه، یکی از دلایلی که می‌توانست یک زندانی را به زنده ماندن برانگیزد، فکر بدل شدن به یک شاهد بود. عزمم را جزم کرده‌ام که، به‌رغم هر آنچه ممکن بود بر سرم آید، خودم را سربه‌نیست نکنم، چراکه نمی‌خواستم آن شاهدی را سرکوب کنم که می‌توانستم به آن بدل شوم. چنان‌که جورجو آگامبن تأکید می‌کند، «شهادت نه به مردگان، بلکه به زندگان مربوط است »و «هدف نهایی شهادت، نه یادآوری گذشته، بلکه مسئولیت‌پذیری در قبال اکنون است». (با نگاهی به کتاب **باقی‌مانده‌های آشوویتس** اثر جورجو آگامبن)

آنچه در فاصله‌ی ۱۱ تا ۲۱ دی رخ داد، صرفاً مجموعه‌ای از درگیری‌ها یا وقایع پراکنده نبود، بلکه لحظه‌ای بود که تجربه‌ی خشونت به شکلی نابرابر اما پیوسته در سراسر جامعه توزیع شد. بخشی از جامعه به‌طور مستقیم در خیابان‌ها در معرض تیراندازی، تعقیب، ضرب‌وجرح و مرگ قرار گرفت. کسانی عزیزانشان را از دست دادند، کسانی خودشان زخمی شدند، کسانی ساعت‌ها و روزها در وضعیت فرار و پنهان‌شدن زیستند. این بخش از جامعه، ترومای عریان و بی‌واسطه را تجربه کرد، ترومایی که بدن و حافظه را هم‌زمان درگیر می‌کند و اثرش نه با پایان واقعه، بلکه با گذر زمان آشکارتر می‌شود.

بخش دیگری از جامعه، گرچه به طور مستقیم در معرض این تروما نبود، اما این به معنای مصون ماندن از تجربه‌ی تروماتیک نیست. کسانی که آن شب‌ها در خانه بودند، صدای تیراندازی، فریاد، شعار و اضطراب جمعی را شنیدند. کسانی که از طریق تصاویر، ویدئوها و روایت‌ها با انبوه اجساد و شیوه‌های کشتار روبه‌رو شدند. کسانی که صبح‌ها با قطع ارتباط، شایعه و بی‌خبری بیدار شدند. این تجربه غیرمستقیم، اگرچه شدت بدنی کمتری داشت، اما از نظر روانی همان زنجیر را کامل می‌کرد. ترومای این روزها، ترومای یک گروه خاص نیست، بلکه ترومایی زنجیروار است که حلقه‌هایش به هم وابسته‌اند. خیابان، خانه، شبکه‌های اجتماعی و اقتصاد روزمره، همگی در یک میدان واحد عمل کردند.

مسئله‌ی اساسی اینجاست که این تجربه نه فقط سرکوب شد، بلکه حتی فرصت نامگذاری و سوگواریِ رسمی هم پیدا نکرد. نه عزاداری عمومی به رسمیت شناخته شد، نه امکان بیان خشم و اندوه فراهم آمد. رنج، پیش از آنکه فرصت یابد به روایت تبدیل شود، به سکوت رانده شد. در چنین وضعیتی، ترومای جمعی به‌جای آنکه تخلیه یا پردازش شود، به درون رانده می‌شود و در شکل‌های ثانویه بازمی‌گردد. افسردگی، ناامیدی، اختلال خواب، خستگی مزمن و افکار خودکشی از دل همین سرکوب برمی‌آیند. این‌ها واکنش‌های غیرعادی به شرایطی غیرعادی نیستند، بلکه پیامدهای پیش‌بینی‌پذیرِ انسداد عاطفی و اجتماعی‌اند.

این روزها، در شبکه‌های فارسی‌زبان، صحبت از خودکشی، بی‌معنایی زندگی و پایان دادن به رنج به شکلی آشکارتر شنیده می‌شود. نه به عنوان تهدید یا نمایش، بلکه به عنوان نشانه‌ای از فرسودگی عمیق. وقتی سوگواری ممنوع است و خشم بی‌پاسخ می‌ماند، ذهن به سوی کوتاه‌ترین راه برای پایان فشار حرکت می‌کند. اینجاست که باید با دقت گفت مسئله نه ضعف فردی است و نه فروپاشی اخلاقی. مسئله این است که جامعه‌ای وارد وضعیتی شده که در آن زندگی کردن به کاری دشوار، پرهزینه و فرساینده تبدیل شده است.

در این نقطه، بازگشت به تجربه‌ی اردوگاه‌های مرگ، نه برای قیاس تاریخی ساده، بلکه برای فهم یک منطق مشترک اهمیت پیدا می‌کند. در اردوگاه‌ها، قدرت تنها به کشتن بسنده نمی‌کرد، بلکه می‌کوشید امکان شهادت را از میان ببرد. انسان نه تنها باید بمیرد، بلکه باید بی‌اثر، بی‌نام و بی‌صدا حذف شود. در برابر این منطق، برخی زنده ماندند تا شاهد باشند. نه به امید نجات فوری و نه از سر قهرمانی، بلکه برای آنکه تجربه به سکوت سپرده نشود. زنده ماندن، در این معنا، تصمیمی بود علیه منطق حذف.

اگر این منطق را به اکنون بیاوریم، بقا دیگر صرفاً امر زیستی یا اخلاقی نیست. زنده ماندن و زنده نگه داشتن خود، با تمام دشواری‌های روانی و جسمی‌اش، به موضعی سیاسی بدل می‌شود. سیاست در اینجا نه به معنای کنش خشونت‌آمیز یا فداکاری مرگ‌بار، بلکه به معنای وقار است. وقار به این معنا که انسان، به‌رغم همه‌ی فشارها، از فروغلتیدن به منطق مرگ امتناع کند. وقار یعنی نپذیرفتن این تصور که نابودیِ خود یا قرار دادن آگاهانه‌ی خویش در معرض سرکوب، تنها شکل معتبر کنش است.

برای جامعه‌ای که از ۱۱ تا ۲۱ دی زخمی شده و هنوز اجازه‌ی سوگواری نیافته، زنده ماندن شکلی از مسئولیت است. مسئولیت نسبت به خود، نسبت به دیگری و نسبت به اکنون. همان‌گونه که آگامبن یادآور می‌شود، شهادت به زندگان مربوط است. شاهد باید زنده بماند تا بتواند بگوید چه گذشته و چه می‌گذرد. اگر شاهدان فرو بریزند، آنچه از دست می‌رود فقط جان‌ها نیست، بلکه امکان روایت و مسئولیت‌پذیری تاریخی است.

از این منظر، تلاش برای حفظ سلامت روان، مراقبت از بدن و نگه داشتن پیوندهای انسانی، کنش‌هایی حاشیه‌ای یا شخصی نیستند. این‌ها شکل‌هایی از ایستادگی‌اند در برابر فرسایشی که می‌کوشد جامعه را به نقطه‌ی تسلیم برساند. زنده ماندن در این لحظه تاریخی، نه انکار رنج است و نه فرار از واقعیت، بلکه امتناع از سپردن همه چیز به مرگ است. این وقار، وقاری است که بقا را به یک امر سیاسی بدل می‌کند، نه از سر امیدی ساده‌لوحانه، بلکه از سر مسئولیتی که از شاهد بودن برمی‌خیزد.

سفیر انگلیس، قتل قائم مقام فراهانی را در کتاب "حقوق بگیران انگلیس در ایران" چنین تعریف میکند:

قائم‌مقام فراهانی تنها ایرانی وطن پرستی بود که نتوانسته بودیم او را بخریم.

هر رشوه ای که بدو میدادیم، میگرفت، اما آنرا به شاه میداد ...!

سرانجام نامه ای به دولت عالیه انگلیس نوشتم و برای کشتن ایشان درخواست پول کردم ...!

پس از این که پول فرستاده شد، شبانه به خانه امام جمعه تهران رفتم و مقداری را به او و مقداری را هم جهت عواملش بدو دادم و گفتم:

باید که وی را تکفیر کنند ...!؟

فردا در همه مساجد تهران روحانیون بر منبر رفته و بانگ بر آوردند:

که مسلمانان از دست این کافر فریاد فریاد او دولت اسلام را بر زمین زده است و ... .

سر و صدا که بالا گرفت شاه ابتدا او را عزل کرده و پس از یک هفته، فرمان قتل تنها ایرانی وطن پرست را امضاء کرد.

پس از قتل آن بزرگ‌مرد، سوار بر اسب شدم تا واکنش مردم را در شهر ببینم.

دیدم این مردم ابله فرومایه بسان شب عید یکدیگر را در آغوش کشیده

و کشته شدن این کافر ملحد را به هم تبریک می گویند .

متن و ترجمه آهنگ دایه دایه وقت جنگه

زین و برگم بونید و مادیونم
زین و برگم را به مادیانم ببندید
خبر مه بوریتو سی هالوونم سی هالوونم
خبر مرا برای دایی هایم ببرید
دایه دایه وقت جنگه
ای مادر ای مادر هنگام جنگ است
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه پرش ده شنگه
قطار فشنگ بالای سرم پر از فشنگ است
سنگران بونیت لشم درارت
سنگر ها را ببندید و نعشم را بیرون بیاورید
بوریتم سی دالکم بونگم وراریت بونگم وراریت
و جسدم را به نزد مادرم برده و مراسم عزاداریم را برگزار کنید
موتورچی یواش برو یواش برو دال کمه بی نم
ای کسی که جنازه ام را حمل میکنی آرام برو تا شاید مادرم را ببینم
شیرشه حلال بکی بلکه بمیرم بلکه بمیرم
بلکه شیرش را حلالم کند شاید بمیرم
نازیه ته سی بکو جومه ورته
ای معشوق من تو لباس مشکی به تن کن
دور کردن تو قورسو شیر نرته، شیر نرته
چون شیر نر تو را در قبر گذاشتند

دایه دایه وقت جنگه
ای مادر ای مادر هنگام جنگ است
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه، پرش ده شنگه
قطار فشنگ بالای سرم پر از فشنگ است
قلایانه بگردید چینه وِ چینه
خانه ها را دیوار به دیوار بگردید
لشکمه وِردارید کافر نینه کافر نینه
نعشم را به گونه ای بردارید که دشمن آن را نبیند
موتورچی یواش برو یواش برو دال کمه بی نم

ای کسی که جنازه ام را حمل میکنی آرام برو تا شاید مادرم را ببینم
شیرشه حلال بکی بلکه بمیرم، بلکه بمیرم
بلکه شیرش را حلالم کند، شاید بمیرم
کاغذی ری بکنید، سی دوخترونم
نامه ای برای دخترانم بفرستید
بعد خوم شی نکنن و دوشمنونم و دوشمنونم
بعد خودم با دشمنانم وصلت نکنند
دایه دایه وقت جنگه
ای مادر ای مادر هنگام جنگ است
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه، پرش ده شنگه
قطار فشنگ بالای سرم پر از فشنگ است
نازیه ته سی بکو جومه ورته
ای معشوق من تو لباس مشکی به تن کن
دور کردن تو قورسو شیر نرته، شیر نرته
چون شیر نر تو را در قبر گذاشتند
موتورچی یواش برو یواش برو دال کمه بی نم
ای کسی که جنازه ام را حمل می کنی آرام برو تا شاید مادرم را ببینم
شیرشه حلال بکی بلکه بمیرم بلکه بمیرم
بلکه شیرش را حلالم کند شاید بمیرم
رضا سقایی دایه دایه وقت جنگه

ناخدا محمد فارسی

چشم انداز صف‌آرایی نیروهای نظامی آمریکا و ایران در خلیج فارس و دریای عمان

انسداد سیاسی حکومت اسلامی ایران پس از کشتار چندین هزار نفری دی‌ماه و افزایش نگرانی از جنگ، حکمرانان نظام را ناگزیر به مذاکره با آمریکا نمود. نخستین دور مذاکرات در مسقط، پایتخت عمان، روز جمعه ۶ فوریه ۲۰۲۶، میان آمریکا و ایران برگزار شد. جالب توجه اینکه برای اولین بار فرمانده مرکزی نیروهای آمریکایی در منطقه (سنتکام)، سرلشکر برد کوپر، در محل مذاکرات حضور داشت و در گفت‌وگوها شرکت کرد. روزنامه وال‌استریت ژورنال و الجزیره حضور فرمانده سنتکام در مذاکرات را غیرعادی عنوان کرده‌اند (۱). وال‌استریت ژورنال به نقل از یک مقام آمریکایی نوشت که فرمانده سنتکام به مذاکرات میان ایالات متحده و ایران پیوسته است، اما توضیح نداد هدف از این حضور چیست. آیا این نشانه‌ای از نمایش قدرت نظامی آمریکا است؟

از سوی دیگر، برابر با گزارشی در وال‌استریت ژورنال، نخست‌وزیر اسرائیل، آقای نتانیاهو، به آمریکا سفر کرد و روز ۱۱ فوریه ۲۰۲۶ به مدت سه ساعت در کاخ سفید با آقای ترامپ دیدار داشت (۲). از محتوای گفت‌وگوهای آنان خبری منتشر نشد، اما پس از این دیدار، آقای ترامپ در مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که ایران برای توافق در مذاکرات هسته‌ای عمان آمادگی دارد و با وجود آماده بودن گزینه نظامی، ترجیح می‌دهد تا پایان مذاکرات از هر گزینه دیگری خودداری شود.

همچنین رسانه فردانیوز، وابسته به جمهوری اسلامی، بر اساس داده‌های میدانی و اطلاعاتی منتشرشده از تحرکات دریایی ایالات متحده در آب‌های جنوبی ایران گزارش داده و اعلام کرده است که واشنگتن طی هفته‌های اخیر با افزایش نسبی حضور شناورهای خود، در پی ارسال پیامی تهاجمی بوده است (۳). با این حال، بررسی آرایش نیروها و موقعیت جغرافیائی استقرار آن‌ها نشان می‌دهد که این تحرکات بیش از آنکه نشانه آمادگی برای درگیری مستقیم باشد، نمایش قدرتی کنترل‌شده در چارچوب بازدارندگی نظامی است.

تحلیل ژئوپلیتیکی صف‌آرایی نیروهای آمریکا در خلیج فارس و دریای عمان، در صورت شکست دیپلماسی با ایران، را می‌توان در چارچوب »بازدارندگی قهری «و یا مقدمه‌ای برای جنگ بررسی کرد. این صف‌آرایی احتمالاً دو هدف را همزمان دنبال می‌کند: نخست، بازدارندگی و فشار حداکثری برای امتیازگیری دیپلماتیک؛ دوم، ایجاد آمادگی عملیاتی برای ضربه‌ای سریع و محدود در صورت شکست مذاکرات.

آرایش تجهیزات نظامی آمریکا در منطقه چنین به نظر می‌رسد: گروه رزمی ناو هواپیمابر آبراهام لینکلن با ده‌ها جنگنده (F/A18) یا (F-35C) برای اعمال برتری هوایی و انجام حملات دقیق؛ ناوشکن‌های مجهز به سامانه موشکی ایجیس و موشک‌های تاماهاوک برای اجرای ضربات موشکی از دریا؛ و بمب‌افکن‌های دوربرد (B52-B-1B) برای حمله به اهدافی در عمق خاک ایران. همچنین برای مقابله با حملات موشکی بالستیک ایران به کشورهای جنوبی خلیج فارس ـ از جمله حفاظت از پایگاه‌های آمریکا در قطر، بحرین، کویت و امارات ـ سامانه‌های پدافند هوایی تاد و پاتریوت در این کشورها مستقر شده‌اند. مهم‌ترین هدف این آرایش، تأمین امنیت تنگه هرمز و خطوط انتقال انرژی ارزیابی می‌شود.

افزون بر این، برابر با گزارشی در وال‌استریت ژورنال، آقای ترامپ از آمادگی برای اعزام ناو هواپیمابر دیگری به خاورمیانه به منظور افزایش فشار بر ایران برای توافق بر سر برنامه هسته‌ای خبر داده است (۴). با این حال، به گزارش مقامات پنتاگون، وی هنوز دستور رسمی برای اعزام دومین ناو هواپیمابر صادر نکرده و این برنامه ممکن است تغییر کند. یکی از مقامات پنتاگون اظهار داشته است که یک ناو هواپیمابر برای اعزام در دو هفته آینده، احتمالاً از ساحل شرقی ایالات متحده، در حال آماده‌سازی است. مقامات گفته‌اند ناو هواپیمابر جرالد فورد در حال تکمیل مجموعه‌ای از تمرینات آموزشی در سواحل ویرجینیا است.

در مقابل این صف‌آرایی و برتری هوایی آمریکا بر ایران ، می‌تواند به چند مؤلفه اشاره کرد :توان موشکی بالستیک و کروز، شبکه نیروهای نیابتی منطقه‌ای (عراق، یمن، لبنان)، جنگ نامتقارن دریایی در خلیج فارس توسط نیروی دریایی سپاه پاسداران و تهدید بستن یا ناامن‌سازی تنگه هرمز، توسط نیروی دریایی سپاه پاسداران که دارای بیش از هزار قایق تندرو مجهز به پرتابگر موشک‌های میان‌برد کروز است.

با این صف‌آرایی می‌توان سناریوی کاهش تنش کوتاه‌مدت همراه با تداوم رقابت راهبردی بلندمدت را متصور شد .سناریوی دوم می‌تواند شامل حملات محدود و کنترل‌شده آمریکا به سایت‌های نظامی یا هسته‌ای ایران و پاسخ محدود ایران (برای مثال حمله به پایگاه‌های منطقه‌ای آمریکا) باشد. سناریوی سوم، گسترش جنگ منطقه‌ای است؛ سناریویی که می‌تواند با ورود حزب‌الله یا حوثی‌ها و حمله به کشتی‌رانی یا زیرساخت‌های انرژی همراه شود و به جهش قیمت نفت و بحران اقتصادی جهانی بینجامد .در چنین شرایطی، نگرانی چین و اروپا از اختلال در تأمین انرژی تشدید خواهد شد و افزایش شدید قیمت انرژی فشار تورمی جهانی را در پی خواهد داشت.

می‌توان تحلیل کرد که صف‌آرایی آمریکا در خلیج فارس لزوماً به معنای جنگ قریب‌الوقوع نیست، بلکه ابزاری برای تقویت اهرم مذاکره، بازدارندگی در برابر پیشرفت‌های هسته‌ای و مدیریت بحران در چارچوب »فشار کنترل‌شده «است. با این حال، در محیطی با سطح بالای بی‌اعتمادی و احتمال خطای محاسباتی، یک حادثه محدود می‌تواند به چرخه‌ای از درگیری ناخواسته تبدیل شود.

جمع‌بندی داده‌های میدانی نشان می‌دهد که اگرچه آمریکا همچنان از نظر تعداد و فناوری ناوگان دریایی یک قدرت بزرگ محسوب می‌شود، اما در محیط عملیاتی خلیج فارس، تراکم نیرو، فاصله جغرافیایی، هزینه درگیری و برتری موضعی ایران، توازن را به‌گونه‌ای رقم زده که هرگونه اقدام نظامی می‌تواند به سرعت از کنترل خارج شود. به همین دلیل، آرایش فعلی آمریکا بیش از آنکه مقدمه جنگ باشد، تلاشی برای مدیریت بحران و جلوگیری از خطای محاسبات راهبردی است.

به منظور جلوگیری از درگیری نظامی، علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و مشاور رهبر، همراه با هیئتی به عمان سفر کرد و با رهبران این کشور دیدار داشت. اگرچه از محتوای این دیدار خبری منتشر نشده است، اما می‌توان تحلیل کرد که سفر وی حامل پیامی از سوی رهبر ایران به آمریکا، از طریق مقامات عمانی، بوده است. دیپلمات‌های آمریکایی و

ایرانی نیز هفته گذشته مذاکرات غیرمستقیمی را در عمان برگزار کردند که هدف آن احیای دیپلماسی در بحبوحه تجمع نیروهای دریایی ایالات متحده در نزدیکی ایران و تهدید تهران به پاسخ شدید در صورت حمله بود.

لازم به یادآوری است که روز ۲۲ بهمن سالروز انقلاب ۱۳۵۷ بود و آیت‌الله علی خامنه‌ای دو روز پیش از آن، در پیامی تلویزیونی خطاب به ملت ایران خواستار آن شد که مردم با حضور در جشن ۲۲ بهمن و نشان دادن اراده و ایستادگی، دشمن را مأیوس کنند. وی با اشاره به رخدادهای دی‌ماه تأکید کرد که حضور مردم در راهپیمایی و ابراز وفاداری به جمهوری اسلامی موجب عقب‌نشینی دشمن از طمع‌ورزی علیه ایران و منافع ملی خواهد شد.

او همچنین تأکید کرد که قدرت ملی بیش از آنکه وابسته به موشک و هواپیما باشد، به اراده و ایستادگی ملت‌ها وابسته است و از مردم خواست با انگیزه و مقاومت در برابر وسوسه‌ها، دشمن را مأیوس کنند؛ چرا که به گفته او، تا زمانی که دشمن مأیوس نشود، از آزار دست برنخواهد داشت. با توجه به فرمان کشتار مردم در روزهای ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه، آیا مردم ایران بار دیگر برای سخنان آیت‌الله علی خامنه‌ای اعتباری قایل باشند؟ بعید به نظر می‌رسد. بر اساس گزارش‌های میدانی، حضور مردم در سالروز انقلاب ناچیز بوده و برای نمایش حمایت عمومی، بسیاری از کارکنان ادارات و حقوق‌بگیران با دستور مقامات به شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن وادار شده‌اند.

با کشتار دی‌ماه، که از سوی منتقدان به عنوان جنایت علیه بشریت توصیف شده، و بازداشت بسیاری از چهره‌های میدانی خیزش، از جمله برخی فعالان جریان اصلاحات، نظام اسلامی حتی در میان بخشی از همراهان خود نیز با بحران مشروعیت روبه‌رو شده است؛ تا آنجا که بقای آن با تردید جدی مواجه است. با این حال، آلترناتیوی که بتواند در صورت فروپاشی نظام جایگزین شود نیز تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که گذار به حکومتی دموکراتیک همواره با دشواری همراه بوده و در مقاطعی یک نظام اقتدارگرا جای خود را به اقتدارگرایی دیگر داده است. در این چارچوب، چشم‌انداز روشنی دیده نمی‌شود. همچنین موضع آقای ترامپ و نتانیاهو در صورت توافق یا شکست مذاکرات هسته‌ای نیز تضمینی برای بهبود وضعیت ارائه نمی‌دهد.

تنها راه نجات و رهایی پیروزمندانه از نظام فاشیستی اسلامی، از منظر نویسنده، مقاومت مدنی سراسری مردم ایران است؛ راهی طولانی اما ممکن.

ناخدا محمد فارسی
۱۴ فوریه ۲۰۲۶

1 - https://www.fardanews.com/
2 - https://mail.google.com/mail/u/0/?hl=en-GB#inbox/FMfcgzQfBkQwSkVpjrXBcmMXttLvbWpk
3 - https://www.fardanews.com/

نعمت میرزاده (م. آزرم) درگذشت.

نعمت آزرم، شاعر صاحب نام و مبارز معاصر جاودانه شد. یادش گرامی باد!
او برای مرگ خمینی، سرود:
در مرگ تو بزم می گساران خوش باد
رقصیدن دختران ایران خوش باد
بر گور تو سبزه ای نخواهد رویید
آوار مدام سنگساران خوش باد!
زنده یاد، نعمت آزرم (میرزازاده)، شاعر شناخته و مبارز معاصر، در سال 1994 در شهر ما میهمان بود. او دوست و همشهری دکتر شریعتی بود. به خواهش من پذیرفت که مصاحبه مفصلی با او درباره شریعتی داشته باشیم. شبی در خانه ما میهمان شد و مصاحبه هم در خانه ما انجام گرفت. حاصل آن گفت و گو در کتاب "میعاد با شریعتی" در همان سال انتشار یافت. علاوه بر ضبط صدا، صحنه هایی نیز فیلم برداری شد. ایشان در سال 1356 شعری به یاد شریعتی سروده بودند که به خواهش من آن را بازخوانی کردند و ما نیز آن را ضبط کردیم. اثری خصوصی که اینک عمومی می شود. باشد که این اثر ارزشمند در تاریخ به یادگار بماند. در آن مصاحبه طولانی من هر از گاهی وسط حرف هایش می پریدم با پرسشی دیگر. آخرش از دست من کمی کلافه شد و به شوخی و با لهجه مشهدی گفت: "آقا تو متخصص پریدن توی حرف های من هستی"!
نام و خاطره اش جاودانه باد!

اطلاعیه

نعمت میرزازاده (م. آزرم) درگذشت.
نعمت میرزازاده، شاعر، نویسنده، مترجم، پژوهشگر، آموزگار زبان و ادبیات فارسی و از بنیان‌گذاران کانون نویسندگان ایران دوم بهمن‌ماه ۱۴۰۴ در پاریس چشم از جهان فروبست.
م. آزرم یکم اسفند ۱۳۱۷ در مشهد چشم به جهان گشود و در سال ۱۳۳۹ فعالیت فرهنگی‌اش را با سردبیری خراسان ادبی و ماهنامه‌ی هیرمند آغاز کرد. وی در طول بیش از شش دهه فعالیت پیوسته در عرصه‌ی فرهنگ، ادبیات و اندیشه، ۲۲ مجموعه شعر و ۸ دفتر پژوهش از خود بر جای گذاشت. نخستین مجموعه شعر او با عنوان «سحوری» در پاییز ۱۳۴۹ در تهران منتشر شد؛ مجموعه‌ای که تنها یک هفته پس از انتشار به چاپ دوم رسید و بلافاصله توسط ساواک توقیف شد. با این‌حال، چاپ زیرزمینی این کتاب ادامه یافت.
م. آزرم در ۱۹ مهر ۱۳۵۶، دومین شب از «شب‌های شاعران و نویسندگان ایران» که به کوشش کانون نویسندگان ایران و با همکاری انستیتو گوته برگزار شد؛ شعرخوانی کرد. وی تا پیش از بهمن ۱۳۵۷، سه نوبت در پیوند با کنش‌های فرهنگی و ادبی خود در مشهد و تهران به زندان افتاد. واپسین‌بار در دوران حکومت نظامی دولت ازهاری، زندانی شد و بنا بر اسنادی که اندکی پس از انقلاب در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات منتشر شد؛ نام‌اش در فهرست شمار چهل تن از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی‌ای بود که در جریان بهمن ۱۳۵۷، قرار بود به ابتکار مشترک ساواک و لشکر گارد، به قتل برسند.
میرزازاده پس از انقلاب نیز در سال ۱۳۵۸ با انتشار دو مجموعه شعر «گلخون» و «گلخشم» که در ستایش آزادی و نکوهش ارتجاع سروده بود؛ بار دیگر مورد تعقیب قرار گرفت.
او تا سال ۱۳۶۰، زمان تعطیلی دانشگاه‌ها توسط حکومت، استاد درس تاریخ فرهنگ و هنر و زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌های هنر و ملی ایران بود. همچنین به‌عنوان عضو هیئت علمی بنیاد شاهنامه فردوسی در ویرایش علمی شاهنامه همکاری داشت و نیز در بخش جامعه‌شناسی شهری موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران فعالیت می‌کرد. در پی فشارهای حکومت، خانه، کتابخانه و یادداشت‌های پژوهشی وی مصادره شد و در نهایت وی سال ۱۳۶۱ ناچار به ترک وطن و زیستن در تبعید گشت.
میرزازاده در این سال‌ها، افزون بر فعالیت‌های ادبی و فرهنگی گسترده، بارها به‌عنوان شاعر برگزیده‌ی ایرانی در جشنواره‌های بین‌المللی شعر شرکت کرد و به‌عنوان استاد مهمان در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا به تدریس پرداخت. او سال ۲۰۰۰ میلادی با تأسیس «ایرانکده فرهنگ و زبان فارسی» در پاریس، آموزش زبان و ادبیات فارسی را با رویکردی تاریخی و فرهنگی پی گرفت و درس‌گفتارهایی درباره‌ی «چهره‌ی فرهنگ و تاریخ ایران در آینه‌ی شعر فارسی(از رودکی تا فروغ)» و نیز حافظشناسی با عنوان «حافظ، حافظه‌ی تاریخی ایران» ارائه کرد.
شعر، ترجمه و پژوهش نعمت میرزازاده برآمده از زیستی آگاهانه، معترض و انسانی بود؛ صدایی مستقل که در برابر سانسور، سرکوب و تحمیل سکوت ایستادگی کرد و سهمی ماندگار در شکل‌گیری حافظه‌ی تاریخی و ادبی معاصر ایران داشت.
کانون نویسندگان ایران درگذشت این عضو دیرین و از موسسان خود را به تمام اعضا، خانواده، دوستان، دوستداران و نیز به جامعه‌ی ادبی مستقل ایران تسلیت می‌گوید و یاد و نام او را در حافظه‌ی جمعی نویسندگان و آزادی‌خواهان زنده نگاه می‌دارد.
یادش گرامی باد.
کانون نویسندگان ایران
۱۳ بهمن ۱۴۰۴

هژیر! عسگراقا

طنز تلخ ترامپ؛ من ماندم و بلدرچین و برزگر و خون جوانان

داستان «بلدرچین و برزگر »را اکثرأ به یاد داریم؛ دو بلدرچین با جوجه‌های خود در کشتزاری زندگی می‌کردند. روزها دنبال غذا می‌روند و شب‌ها به لانه برمی‌گردند. یک شب اما جوجه‌ها به پدر و مادرشان اطلاع می‌دهند صاحب کشتزار به «کمک همسایه‌ها » قصد درو کردن مزرعه را دارند. جوجه‌ها نگرانند و مادرشان به آن‌ها اطمینان می‌دهد که نترسند و کسی لانه آن‌ها را خراب نمی‌کند.
شب دوم، جوجه‌ها می‌گویند کسی به «کمک برزگر »نیامد و آن‌ها فردا با «اقوامشان» کشتزار را درو می‌کنند. پدر جوجه‌ها سعی می‌کند آن‌ها را از نگرانی درآورد: «نترسید، فردا هم کسی نخواهد آمد و آشیانه ما پابرجا خواهد ماند.»
باز شبی دیگر جوجه‌ها اطلاع می‌دهند که «اقوام برزگر هم به کمک »آن‌ها نیامدند و تصمیم بر این شده که خودشان، «برزگر و پسرش»، به تنهایی کشتزار را درو کنند.
بعد از شنیدن این خبر، پدر و مادر جوجه‌ها به هم نگاهی کرده و می‌گویند: «اینجا دیگر جای ماندن نیست. فردا لانه ما خراب می‌شود...»

اگر می‌خواهیم بدانیم که بیشتر همذات‌پنداری (همدلی، همدردی و...) با بلدرچین‌ها داریم یا برزگر، شاید نخست باید از خود بپرسیم دلمان به حال کدامیک بیشتر سوخت/ می‌سوزد؟
برزگری که همسایه‌ها و حتی اقوامش برای درو کردن به کمک او نیامدند؟ یا بلدرچین‌هایی که هر شب از ترس خراب شدن لانه‌شان با هم گفت‌وگو دارند که به‌زودی قرار است از آن‌جا فرار کنند؟!
بحث می‌تواند طولانی‌تر هم بشود؛ مثلاً برزگر حق دارد که محصولش را برداشت کند، برایش زحمت کشیده است. بلدرچین‌ها نیز از آن طرف حق حیات و زیست دارند و غیره...

در این کتاب درسی دانش‌آموزان، بحث بر سر چیست و چه بهره‌ای حاصل؟ اگر از دانش‌آموزان بپرسیم، اکثر قریب به اتفاقشان دستشان را به نفع بلدرچین‌ها بالا می‌برند؛ چون بلدرچین‌ها اسیر تصمیم برزگرهای «خوب »می‌شوند و باید خانه‌شان خراب شود و فرار کنند.
به هر روی، سخن کوتاه؛ نویسنده این داستان احتمالاً چیزی بین «آرمان‌گرایی و واقعیت‌گرایی» را می‌خواهد به دانش‌آموزان درس دهد:

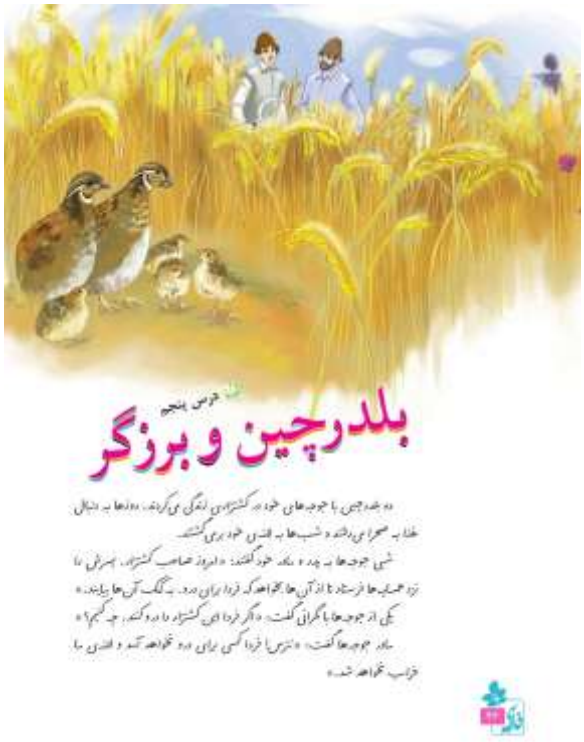

این‌که همواره «متکی به خود باشند، روی پای خود بایستند »و دشمن را حقیر و بیچاره تصور نکنند.
اما ترامپ، یک بنکدار آمریکایی (بازرگان کلی‌فروش) است؛ برای او برزگر (انسان) و بلدرچین (حیوان)، کشتزار و غیره نسبت به میزان بهره‌دهی‌شان ارزشمند است و لا غیر. فردی است باهوش، بسیار نوع‌دوست، صلح‌طلب، اهل معامله و حراف و صاحب قدرت مطلق.
از این‌رو در منطقه انرژی‌زای خاورمیانه، قراردادهای سرمایه‌گذاری یک‌هزار میلیاردی در آمریکا (آمریکا اول)»را بسته... ویتکاف و کوشنر و... دارد. لشکر، کشتی و هواپیماهای جنگی برای امنیت تجارت و بازرگانی‌اش دارد... با ایرانیان و جوان و خون و خیابان‌های ایران ارتباطی ندارد... و اگر هم دارد، به‌خاطر امنیت آن سرمایه‌گذاری‌هاست که در منافعش اختلالی ایجاد نگردد...
دوستان، ما ایرانیان باید بیشتر «به خود متکی »باشیم. کسی را نداریم و کسی نیز به یاری ما نخواهد آمد که کشتزارمان را درو کند! خیال‌بافی و آرمان‌گرایی راه به جایی نمی‌برد.
«خرد جمعی، همذات‌پنداری » تنها راه چاره است وگرنه ۱۰۰ سال دیگر هم به یک «حکومت ملی »دلخواهمان دست پیدا نخواهیم کرد.
همه چیز را می‌دانیم؛ پیامبران، فیلسوفان و جامعه‌شناسان، مارکس و لنین، اسپینوزا، کارل پوپر، حافظ و سعدی و مولوی و... خلاصه همه و همه چیز را می‌شناسیم و می‌دانیم و از همه بهتر بلدیم؛ اما... و صد اما قادر نیستیم در سرزمین خود یک »نظام سیاسی« برای اداره خودمان برپا کنیم... جای تأسف ندارد؟!
یاد و خاطره همه به خاک و خون افتادگان راه آزادی و سربلندی ایران گرامی باد.
امید است سرمایه زندگی از آن است شادی و فرخندگی جز از کار خود کامکاری مجوی
جز از راستی رستگاری مجوی!

پاینده بماند ایران

دکتر امیر هوشمند ممتاز

خاطره های دانشجویی

۴

بخش دهم از سلسله خاطرات - سفر به نیویورک و ادامه فعالیت های سیاسی

در بخش نهم اشاره کردم که در روزهای اول ورود به نیویورک ، اول ژوییه ۱۹۶۳ من با سه تن از شخصیت ها و فعالین سیاسی تماس گرفتم و گفتگو کردم از جمله دکتر علی شایگان ، دکتر سیاوش صحت و شاهین فاطمی . بعد از چند روز، شاهین فاطمی خبر داد که یک گردهم ایی از دانشجویان عضو سازمان دانشجویان ایرانی در یک پارکی از شهر نیویورک داریم ، شرکت کنید . روز تعطیل بود و جمعا ۱۲ نفر بودیم که در ان پارک رفتیم برنامه سرگرمی و گفتگو و اشنایی بود . سپس قرار شد جلسه ای در منزل فاطمی داشته باشیم .

در جلسه جبهه ملی منزل فاطمی دو نفر نماینده دانشجویان به انضمام اقایان ابراهیم یزدی (دکترای داروسازی) و مصطفی چمبران (دکترای فیزیک) حضور داشتند و من با انها برای اولین بار بود که اشنا شدم . جلسه ای طولانی بود و همه گفتگوها پیرامون حوادث روزدر ایران بود . دکتر شایگان در ان جلسه حضور نداشتند . در ان جلسه من متوجه شدم که اقایان چمبران و یزدی از هواداران مهندس بازرگان و سازمان نهضت ازادی هستند . تشکیل نهضت ازادی از این قرار بود که اعضایی از جبهه ملی ، بعد از برگزاری کنگره مهم جبهه ملی ایران در تهران ، در میتینگ بزرگی در خیابان کاخ اجتماع کردند ، از جبهه ملی خارج شدند و سازمان نهضت ازادی را بر پا داشتند. من انجا رفتم ، طالقانی در ان گرد همایی گفت ، برای تشکیل نهضت ازادی استخاره کردم و خوب امد . مهندس بازرگان و دکتر سحابی و چند نفر دیگر هم سخنرانی کردند و تشکل حزب جدید ملی مذهبی را اعلام کردند .

برگردیم به جلسات منزل فاطمی که در یکی از انها ، چمبران خبراورد که برای چند نفر از اعضای نهضت ازادی از جمله بازرگان و طالقانی در یک محاکمه سریع به اتهام داشتن اسلحه در خانه و شرکت در حوادث ۱۵ خرداد ، دادستان درخواست اعدام کرده و جان ان ها در خطر است ، باید در اینجا کاری انجام دهیم . (البته سر انجام انها به ۱۰ سال زندان محکوم و بعد از ۵ سال هم ازاد شدند) .
پیشنهاد شد جلوی سازمان ملل تظاهرات شود . روز بعد انجا رفتیم و پلاکاردهایی که روی انها شعارهایی نوشته بود ، همراه خود بردیم . قرار شد به سازمان ملل وارد شویم ولی پلاکارد ها ت را زیر لباسهامان مخفی کنیم . بعد از ورود اطاقی بود برای دعا و سکوت . ما وارد ان اطاق شدیم ، پلاکارت ها باز شد و ساکت نشستیم . مدتی که گذشت ماموران محافظ سازمان ملل خبر شدند . از طرفی فاطمی به خبرنگارانی تلفنی اطلاع داده بود که در سازمان ملل تظاهراتی بر پاست . هم زمان با ورود ماموران سازمان ملل و پلیس، خبرنگاران هم رسیدند . ما که نمیخواستیم از ان اطاق خارج شویم ، درگیری شروع شد . بیش از همه چمبران مقاومت میکرد که از پلیس خشن نیویوک ضربات سختی به سر و یدن او وارد شد و او را بردند . ما هم متفرق شدیم . من که به بیمارستان رسیدم . دکتر صمصامی دوست من که تازه از ایران به امریکا امده بود ودربیمارستانی در فیلادلفیا بود به من تلفن کرد و گفت رادیو ها اطلاع میدهند در سازمان ملل تظاهرات ایرانی ها بوده است. چه خبر بود و از ان اطلاع داری ؟ من شرح واقعه را برای او تعریف کردم .

از سوی دیگر ، به تدریج من با دوستان جبهه ملی در ایران با نامه ارتباط برقرار کردم از جمله جفرودی که در سالهای اخر پزشکی بود . روزنامه کیهان هوایی را هم ابونه شده و در دو صفحه کاغذ نازک دریافت میکردم . مصطفی چمبران بیش از دیگران با من تماس تلفنی میگرفت زیرا مطلع بود که من تایپ کردن فارسی را در ایران یاد گرفته ام و ضمنا بیش از دیگران در جریان اخبار و حوادث ایران میباشم بنابراین پیشنهاد کرد یک نشریه کوچک ۴ صفحه ای به زبان فارسی مرتب تهیه کنیم و برای ادرس هایی که در امریکا و اروپا داشت با پست ارسال کنیم . این کار را شروع کردیم . در رورهای تعطیلی من اخبارو او مقالات را تهیه و انگاه من تایپ میکردم و او چاپ وپست میکرد . ماشین تایپ را او خرید بود و دربیمارستان برای من اورد . دراروپا هم حسن ماسالی نشریه باختر امروز ارگان جبهه ملی دانشجویان اروپا را منتشر میکرد . او ادرس مرا گیر اورده بود و ان را مرتب برای من به ادرس بیمارستان میفرستاد .

بعد از چند ماه که گذشت من در اثر کارزیاد بیمارستان ، کشیک های شبانه و خستگی ، ناگهان عفونتی در انگشت شست پایم همراه درد زیاد و ورم و کمی تب ظاهر شد . مسئول انتر های بیمارستان که یک پزشک ایطالیایی بود سخت ترسیده بود که عفونت در بیمارستان منتشر شود ، فورا مرا در یک اطاق ایزوله کرد وبا انتی بیوتیکهای قوی و پانسمان و مسکن دو روزه عفونت برطرف شد ، به کسی سرایت نکرد و به خیر گذشت . .

در اواخر سال جلسه مهم دیگری در نیوجرسی داشتیم . ان جلسه به نام کنگره سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا وابسته به کنفدراسیون سراسری دانشجویان ایرانی در خارج بود . در ان نشست تعداد زیادی از اعضای جبهه ملی امریکا و تعدادی هم از نهضت ازادی از جمله چمبران و ابراهیم یزدی و از سایر شهرهای امریکا نیز حضور داشتند . اساسنامه و ایین نامه ها نوشته و تصویب شد . چند نفر سخنرانی کردند . در اخر برای تعیین اعضای شورا و هیات اجرائی افرادی کاندید شدند و رای گیری شد . اعضای نهضت ازادی از جمله اقایا یزدی و چمبران رای نیاوردند و ناراحت شدند که بعدا ابراهیم یزدی بدنبال تشکیل سازمان دانشجویان اسلامی رفت .

و اما من که خود را اماده برای دوره رزیدنسی یا دستیاری در یک مرکز تخصصی میکردم ، درخواست ها به چند مرکز بیمارستانی فرستادم . از جمله در کوک کانتی شیکاکو رشته بیماریهای پوست و مقاربتی که موافقت شد . اضافه کنم ما که در ایران یک سال دوره انترنی در بیمارستانهای انجا را طی کرده بودیم باید دوباره ان را در امریکا بگذرانیم تا انکه بتوانیم وارد دوره تخصصی شویم .

کیهان
۲۸ صفحه
چهارشنبه ۵ مهر ۱۳۵۷ - ۲۴ شوال ۱۳۹۸ - شماره ۱۰۵۷۵
آیت‌الله العظمی خمینی پایان نیافته است
بازرسان نخست‌وزیر به تمام سازمانها میروند
برای کشف موارد سوءاستفاده و فساد
های علمی بالا یحه استقلال دانشگاهها
خرم درخارج ازکشور دستگیرشد
بازداشت گروهی دیگر از متجاوزان در کشورهای خارج ادامه دارد
محدوده تهران و شهرها افزایش یافت
نقشه کامل محدوده جدید تهران و مناطق آزاد برای خانه‌سازی در صفحه ۲۷
شرایط خانه‌سازی و مشخصات مناطق آزادشده درکیهان امروز
● محدودیت صدور پروانه ساختمان‌های اداری و تجاری لغو شد.
● پروانه ساختمان برای ساختمان‌های تا ۲۰۰ متر یکروزه صادر می‌شود.
● دولت وزارت نیرو را مامور تهیه یک طرح برای تامین آب و برق زمین‌های آزاد شده کرد.
رئیس ومعاونان راه آهن تغییر کردند
دولت قصد ندارد مطبوعات را به نوشتن یا ننوشتن مطلبی وادار کند
امام موسی صدر سالم است
وزیر بهداری:
۲۰ میلیون روستایی از بهداشت بی‌بهره‌اند

دکتر محمد مصدق: اگر زندگانی توام با آزادی و استقلال نباشد بقدر پشیزی ارزش نخواهد داشت

نوزدهم مرداد

متن کامل نطق پیشوای محبوب و قهرمان ملل شرق جناب آقای دکتر محمد مصدق

اگر زندگانی توأم با آزادی و استقلال نباشد

بقدر پشیزی ارزش نخواهد داشت

ملت ایران اگر بخواست باشد در ردیف سایر ملل جهان مقام و حیثیتش را که شایسته او و گذشته پر افتخار اوست بار دیگر

احراز کند باید از هیچ زحمت و مشکلات نگریزد و از فداکاری و جانبازی نترسد

روز سی ام تیر در تاریخ مبارزات ممتد ملت ایران فراموش نشدنی است

هیروطنان عزیز

اخبار با ما چه می‌کند.

مجتبی شکوری

می‌خواهم درباره اخبار صحبت کنیم. و چرا اخبار؟ برای اینکه این روزها خیلی درگیر اخبار هستیم و فکر می‌کنم خیلی اثر مخربی روی روحیه و احوال ما دارد، البته گرچه بی خبری هم خوب نیست. در واقع می‌خواهم برگردیم به بحث‌های قبلی و مینیمالیسم را در این رابطه هم مدنظر قرار دهیم و یک فاصله‌ی امن را در رابطه با اخبار حفظ کنیم، چون این روزها خیلی غرق آن شده‌ایم.
دو کتاب را به طور اجمالی معرفی خواهم کرد:

۱. معرفی کتاب: اخبار را دنبال نکنید، بیانیه‌ای برای یک زندگی شادتر آرام‌تر و خردمندانه، نوشته رولف داولی، ترجمه امید کریم‌پور و انتشارات مهرگان خرد

در مورد نویسنده این کتاب باید بگم که به احتمال زیاد شما کتاب هنر شفاف اندیشیدن و هنر خوب زیستن این نویسنده را دیده باشید و این جدیدترین کار این نویسنده است.

۲. معرفی کتاب: اخبار؛ راهنمای کاربر، نوشته آلن دوباتن،

می‌خواهم به طوری کلی نکته‌های اصلی این دو را با هم کمی مرور کنیم چون دید جدید و عمیقی به ما می‌دهد.

ما چرا اخبار را دوست داریم؟

ما آدمها علاقه‌ی عجیبی به اخبار داریم. تعریف من از خبر فقط چیزهایی نیست که مثلا فقط در ساعت‌های مختلف از تلویزیون و یا ماهواره پخش می‌شود، بلکه هر آنچه در همه‌ی رسانه‌های اجتماعی، همه‌ی اشکالش از اینستاگرام گرفته تا... منتشر می‌شود جزو اخبار است. همه این‌ها ما را با مجموعه زیادی از داده‌هایی به نام خبر بمباران می‌کنند. من فکر می‌کنم خبر فقط دنیا را توصیف نمی‌کند، بلکه دنیا را تعیین می‌کند و آن را می‌سازد. یعنی در واقع جنسِ خبرهایی که ما دنبال می‌کنیم ذهنیتی به ما راجع به جهانی که در آن زندگی می‌کنیم می‌دهیم و خود این ذهنیت در واقع همان جهان ماست.

ما چرا اخبار را دوست داریم؟

آن هم اخبار فاجعه آمیز را؛ همه ما عملا به سه دلیل ما اخبار را دنبال می‌کنیم:

۱. ترس، ۲. لذت، و ۳. مبارزه با ملال.

کلینت ایستوود می‌گوید: وقتی ما به طرز عجیبی تصادفی را می‌بینیم که می دانیم شاید صحنه‌ی خشنی در آن باشد سرعت اتومبیل خود را کند می‌کنیم برای اینکه بهتر ببینیم.

در واقع ترافیکی که پشت تصادف ایجاد می‌شود خیلی وقتها به خاطرراننده‌ها و همه آدمهایی است که سرعت خودشان را کم کردند تا تماشا کنند. در این صحنه‌ها ما یک مواجهه امن و با فاصله مناسب با ترس و وحشت را تجربه می‌کنیم که عملا دوستش داریم. اخبار بخشی از این را به ما می‌دهد.

پدری که بچه‌هایش را کشته، فلان قطاری که از خط خارج شده، آدمهایی که با سیل دست به گریبانند و... در واقع این خبرها حس ناخودآگاه ما از احتمال وقوع فاجعه را تغذیه می‌کند. بلافاصله بعد از شنیدن این خبر یک لذتی هم رخ می‌دهد که دومین عامل علاقه‌ی ما به اخبار است. این که ما جای او نیستیم، خبر راجع به ما نیست. در واقع در فاصله‌ای امن حادثه‌ای برای این آدمهای دیگر رخ داده و ما در امانیم.

تلاش آلن دوباتن و رالف دابلی در این دو کتاب این است که ما اخبار را با دید یادگرفتن ببینیم، در واقع تحلیلش کنیم. مثلا وقتی یک ماشین از پلی سقوط می‌کند، پل غیر ایمنی بوده که این ماشین سقوط کرده است. اخبار همیشه به سراغ اینکه سرنشین‌های ماشین چند نفر بودند می‌رود، و یا چه به سر سرنشین‌ها آمده؟ و یا آیا بچه‌ای همراه آنها بوده یا نه. اما نگاه درست به این خبر این است که بررسی کنیم چرا این پل باعث سقوط این خودرو شده و چند تا پل دیگر در این کشور هست با این مشخصات معماری که باعث آسیب به آدمها شده وجود دارد و چند جای دیگر احتمال تکرار حادثه وجود دارد؟

اما ما معمولاً این کار را نمی‌کنیم. معمولا در خبررسانی‌ها فاجعه فقط به افرادی که درگیر موضوع هستند می‌پردازند و ما در واقع به تحلیل جهان و این اتفاق نمی‌پردازیم.

دلیل سوم علاقه به اخبار هم **مبارزه با ملال است**. این دلیل خودش باعث می‌شود ما توجه‌مان به چیزهایی جلب شود که آنقدر هم مهم نیست و به چیزهایی که باید نپردازیم.

مثلا آلن دوبان بررسی کرده که بارداری یکی از دوشس‌های شهرهای بریتانیا در یک سایت خبری ۵ میلیون و ۸۰۰ هزار تا بازدیده داشته است، ۵ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر این خبر را دیدند که فلان خانم که عضو خانواده سلطنتی هستند باردار شده است. اما درست زیر همین خبر، خبری بوده در مورد فاجعه در اتیوپی که ۱۰۰ هزار کودک را تهدید می‌کند، اما فقط ۴ هزار بازدید داشته است.
کدام یک از این خبرها مهمتر است؟ و ما به کدام بیشتر توجه می‌کنیم؟
در واقع باید نقادانه اخبار را بررسی کرد. می‌خواهم بگویم این جوری که ما با اخبار ارتباط برقرار می‌کنیم نه تنها کمکی به بهتر شدن جهان و حال خودمان نمی‌کند، که عملاً جهان را در همین وضعیت اسفبار نگه می دارد؛ و دلایلش را توضیح خواهم داد.
برگردم به بحث، سومین علت که ما اخبار را دوست داریم. سومین علت بعد از **ترس و لذت، مبارزه با ملال** است.
زندگی همه‌ی ما غالبا خیلی تکراری شده است. معمولا یک روتین کلی دارد: صبح بیدار می‌شویم، کارهای تکراری می‌کنیم، می‌خوابیم و بعد دوباره صبح و کارهای تکراری.... اخبار ما را از این ملال در می‌آورد.
در آنجا، فلان فاجعه رخ داده است که... می‌بینید چه هیجان کاذب و آدرنالین موقت به روح و روان ما تزریق می‌کند؟
اخبار مثل قند، مثل فست فود **اشتها آور** است و **به راحتی قابل هضم** هستند، **بسیار مضر** است و **اعتیادآور** برای مغز مثل فست فود در واقع این چهار ویژگی دارد: **اشتهاآورند**، به راحتی قابل هضم هستند، **بسیار مضر** و **اعتیادآور** هستند و.... مثل قند برای مغز، مثل فست‌فود: اشتها آور، قابل هضم، بسیار مضر و اعتیاد آور هستند.
ما در یکسال به طور میانگین با ۲۰ هزار خبر بمباران می‌شویم. اما باید بحث کنیم و آسیب‌شناسی کنیم که این ۲۰ هزار خبری که ما دنبال می‌کنیم چه جور خبرهایی هست و چه اثری روی ما می‌گذارد.

آثار اخبار:
یکی از مهمترین اثرات دنبال کردن دایم اخبار فاجعه‌بار بی‌حسی مغز است.
ببینید مغز ما ظرفیت توجه ثابتی دارد

تا جایی نسبت به فاجعه‌ها واکنش نشان می‌دهد مثلا کرونا، تحریک میشه بعد شروع می‌کند برنامه‌ریزی کردن، مواظبت کردن... اما اگر حجم خبرهای بد، به صورت تکراری، از یک حدی زیادتر شود مغز برای دفاع از خودش کلا شروع می‌کند آنها را انکار می‌کند و یعنی بی حس می‌شود نسبت به خبرها. در واقع به نوعی واکسینه می‌شود. برای این که احساس می‌کند ظرفیت توجه بیش از این ندارد. بسیاری از خبرهای بدی که میشنویم در ابتدا توجه ما را به آن موضوع به آن فاجعه جلب می‌کند و ما حتی یک کارهایی هم می‌کنیم برای آن. اما از یک جایی به بعد ما بی‌حس می‌شویم، یعنی آنقدر دردناک می‌شود خبرهای بد که ما عملاً دیگر نمی‌بینم‌شان. باید بدانیم که مغز ما اینطور کار می‌کند. خیلی از فجایع برای ما عادی می‌شوند. یعنی اول ما یک واکنش احساسی نشان می‌دهیم و بعد من خسته می‌شویم و اصلا نمی بینیم دیگر. یعنی موضوع را از دسترس آگاهی و توجه ویژه کنار می‌گذاریم.
پس یکی از ایرادات آدم‌هایی که دایم خبرهای بد را دنبال می‌کنند، این هست که **اتفاقاً کاری برای دنیا نمی‌کنند.**
دوم اینکه دچار یک توجه خیلی افراطی و اشتباه می‌شویم.
مثلا رالف داولی می‌گوید که سال ۲۰۰۸ یک سری تروریست در بمبئی ۱۶۶ نفر را کشتند. اگر یک میلیارد نفر توی اون روز فقط یک ساعت کامل

برای این خبر وقت گذاشته باشند که خیلی زمان کمی هم هست و ما خیلی بیشتر درگیر اخبار بد می‌شویم و ۷۰۰ تولید درگیر بشه اگر یک میلیارد نفر آن روز یک ساعت برای این خبر وقت گذاشته باشند ۱۰۰ هزار سال از وقت بشر درگیر این خبر شده است. ۱۰۰ هزار سال برای خبری که ما کاری هم برای ان نمی‌توانیم بکنیم.
اصلا در مورد همین تروریست‌ها این را بگویم که چطور اخبار به تروریستها کمک می‌کند. بیاید یک آماری را مرور کنیم با هم:
سال ۲۰۰۱ تا الان هر سال به صورت متوسط سالی ۵۰ نفر در اروپا با حمله های تروریستی کشته شدند که اگر از ۲۰۰۱ تا الان حساب کنیم، کتاب سال ۲۰۱۸ و یا ۲۰۱۹ هست، سالی ۵۰ نفر. اما در همین اروپا هر سال ۸۰ هزار نفر در سانحه رانندگی میمیرند، در همان اروپا سالی ۶۰ هزار نفر خودکشی می‌کنند. ۵۰ نفر حمله تروریستی ۶۰ هزار نفر خودکشی!
خب احتمال اینکه شما توسط خودتان در اروپا کشته شوید خیلی بیشتر از این است که توسط تروریست‌ها کشته شوید، ولی توجه ما چطور تقسیم می‌شود؟
در قبال سلامت روان آدم ها نسبت به آمار قربانی ۶۰ هزار نفر خودکشی در سال، آیا همانقدر خبر، مطلب، تحلیل و اطلاعات به ما داده می‌شود؟
ولی وقتی یک حمله تروریستی در یک بانک رخ می‌دهد تمام توجه جهان به این خبر جلب می‌شود مسئله‌ای که میانگین سالانه ۵۰ نفر قربانی دارد. نمی‌خواهم بگویم جان این ۵۰ نفر بی‌ارزش بوده و یا بی اهمیت است. من دارم می‌گویم باید بسنجیم که ۸۰ هزار کشته در جاده‌ها مسئله مهمتری است یا حمله تروریستی؟ آیا در مورد آن تحلیلی داریم که چطور جاده‌ها را ایمن‌تر کنیم تا رانندگی ها را امن‌تر کنیم و هوشیاری را نسبت به این موضوع ببریم بالا یا خیر؟!
و جواب صد در صد نه است! توجه ما به حملات تروریستی بیشتر است و در مقابل هم تروریست‌ها از این توجه تغذیه می‌کنند. تروربست‌ها با ترس مردم دیده می‌شوند و اخبار به طرز عجیبی به آنها پاداش می‌دهد. یعنی اگر یک گروه تروریستی، افراطی و یا تندرو در جایی کاری می‌کند، تمام جهان به آنها توجه می کنند و آنها در واقع به هدفشان می‌رسند.

سوم اخبار تعصب را تقویت می‌کند.
یکی از دیگر از بدی‌های اخبار این است که در واقع تعصب را تقویت می‌کند. ما تمایل داریم جنسی از خبر را دنبال کنیم که ما را تایید می‌کند. هر کدام از ما یک نگاهی داریم به جهان و براساس آن حرکت می‌کنیم. راجع به سیاست، اقتصاد، اجتماع... ولی ما خبرهایی را جذب می‌کنیم، شبکه‌هایی را می‌بینیم و یا پیج هایی را دنبال می‌کنیم که اتفاقا اطلاعات ما را مستحکم‌تر می‌کنند. یعنی اخبار جنسی از آگاهی دارد که **اتفاقاً** به آدم و تفکر انتقادی نمی‌دهد. به ما یک سری فکت تکراری می‌دهد تا بر باورهای قبلی‌شان اتفاقاً پایدارتر شوند. اخبار با فلسفه فرق دارد. اخبار با دانش فرق دارد. دانش نگاه ما را به جهان تغییر میدهد اخبار همان نگاه قبلی ما را تقویت می‌کند چون خود ما گزینشی عمل می‌کنیم. مثلا آنهایی که در آمریکا فاکس‌نیوز می بینند با کسانی‌که CNNرا دنبال می‌کنند، هر کدام چیزهایی را می‌شنوند که دوست دارند.
اخبار و رسانه‌ها شبه قهرمان ها و قهرمان های اشتباهی را هم معروف می‌کند، مثلا شما تا به حال اسم دونالد هندرسون را شنیدید؟ این آدمی است که آبله را بعد از سی قرن ریشه‌کن کرد. انسانی تا این اندازه مهم که جان انسان‌های زیادی را نجات داده است، اما هیچ کس نمی‌شناسدش. یا مثلا چند نفر خانم توران میرهادی را می‌شناسند؟ اما اخبار جنسی دارد که آدمهایی را معروف می‌کند که اتفاقا لیاقت معروف شدن ندارند.
پیش از این اگر کسی مشهور می‌شد یک رابطه‌ای بین شهرتش و دستاوردهایش وجود داشت، یعنی این آدم یک کار بزرگی کرده بود؛ شکسپیر بود و خوب می‌نوشت، باخ بود، موزارت بود که معروف بود.
ولی الان یک آدم با گفتن کلمه‌ای مثل کچلیک می‌تواند معروف شود و همه‌ی آدمها ببینندش.
فصلنامه ترجمان که یه شماره خود را اختصاص داد به آدمهایی که بی‌دلیل معروف شدند و ما الان نمونه‌هایی داریم که به صرف هیچ کاری نکردن بیشترین دنبال کننده و فالوور را دارند، چون هیچ کاری نکردند. چون معروف هیچ کاری نکردند.
یعنی معروفند چون معروفند. نه بازیگرند، نه دانشی دارند نه... هیچ کاری! در همان فصلنامه ترجمان توضیح می‌دهد که یک هنرمند خوش‌ذوقی در اعتراض به این روند، تخم مرغ را در صفحه اجتماعی خودش قرار می‌دهد و بیشترین تعداد لایک رو میگیرد. در واقع ی هنر مفهومی را عرضه می‌کند تا بگوید همین قدر شهرت در جهان ما پوچ و خالی است.
در حال حاضر شاگردان من در مدرسه خیلی از آدم‌های مهم و موثر کشورمان را نمی‌شناسند و اصلا اسمشان را هم نشنیدند و این دلیلش چیه؟ چون سمت علاقه اخبار و پروژکتورهای اخبار روی قهرمان‌های اشتباهی است و روی زندگی آدم‌های اشتباهی است.

چجوری باید اخبار را دنبال کرد؟
من فکر می‌کنم خیلی گزینشی باید سراغ اخبار رفت. اخبار مثل آپاندیس است: **دائما ملتهب است و تقریباً بی‌فایده.**
این گونه که ما اخباری را دنبال می‌کنیم بی فایده است. من مثلا خودم فقط در حدود ۴۵ دقیقه وقت می‌گذارم و یکی دو منبع که به آنها مطمئن هستم را گوش می‌کنم یا میبینم و دیگه تمامش می‌کنم و در مقابل این وسوسه که بیشتر مثل فست فود اشتها آور، قابل هضم و هیجانم را در واقع تغذیه می‌کند، در مقابل اینها سعی می کنم مقاومت کنم.
مخصوصا این روزها با این حجم اخبارهای منتشر شده این اخبار به سلامت و روان ما دارد آسیب می‌زند، اخباری که خیلی‌هایش اصلا مرجع مناسبی ندارد. من از شما می‌خواهم مجدد مینیمالیسم دیجیتال را بخوانید.
بخدا را شکر خدا را شکر خیلی مردم دوست داشتند و خیلی‌ها به من گفتند این باعث شده عادات ما تغییر کند و این خیلی جالب است و جای خوشحالی دارد.
یک بخش دیگر را هم بگویم و تمام کنم: یونانی‌ها در اواسط بهار یک سنتی داشتن به نام تراژدی خوانی. جمع می‌شدند بیرون شهر که هوا خوب بوده، شروع می‌کردند قصه می‌گفتند و در مورد تراژدی‌ها حرف می‌زدند مثلاً قصه کسی را می‌گفتند که تمام فضائل اخلاقی را داشته و یکی دو تا عیی شخصیتی داشته مثل طمع مثل حسد و.... و همان عیب شخصیتی باعث شده از جایگاه بالایی که داشته است سقوط کند به جایگاهی پایین. اینجوری درس‌های اخلاقی می‌داده‌اند اما تراژدی‌ها امکان تجربه دوتا چیز را برای آدم ها فراهم می‌کردند که اخبار فراهم نمی‌کند: یک امکان همدلی با آدمی که این تراژدی بر او رخ داده است، چرا؟ چون ما در واقع با جزییات می‌دیدیم که چه اتفاقات پیچیده‌ای رخ می‌دهد که یک آدم پدرش را بدون اینکه بداند کشته است و فکر می‌کردیم که شاید برای ما هم اتفاق بیفتد، ما با کفشهای اون آدم راه می‌رفتیم، حال و هوای این آدم را تجربه می‌کردیم ولی اخبار این مجموعه پیچیده از عواطف انسانی را نادیده می‌گیرد، با یک تیتر کوتاه و یا یک ویدیو یک دقیقه‌ای خلاصه می‌کند.
مثلا اگر قرر بود فیلم آژانس شیشه‌ای کار آقای حاتمی‌کیا یک خبر باشد، چه می‌شد؟ مثلا این بود که:
رزمنده سابق جنگ آژانس هواپیمایی را به اسارت گرفت!
ولی کاری که حاتمی‌کیا می‌کند این است که این تراژدی را باز می‌کند. به بیش از یک خط. ما می‌فهمیم که حاج کاظم چرا این کار را کرد. چه حسی دارد. شاکله حسی رفتاریش چیست. چه ریشه‌هایی دارد و این شبیه به سنت تراژدی خوانی است.
می‌می‌خواهم بگویم این اخباری که تراژیک هستند را با دیدی بهش نگاه کنیم که یونانی‌ها به تراژدی داشتند. و فکر کنیم شاید برای من هم اتفاق بیفتد و این موقع کمی با بازنده‌ها، با باخته‌ها و با آنهایی که این اتفاق برای آنها افتاده کمی مهربانتر خواهیم بود و دلایل این اقدام را درک کنیم. این کار بهتر است اخبار است.

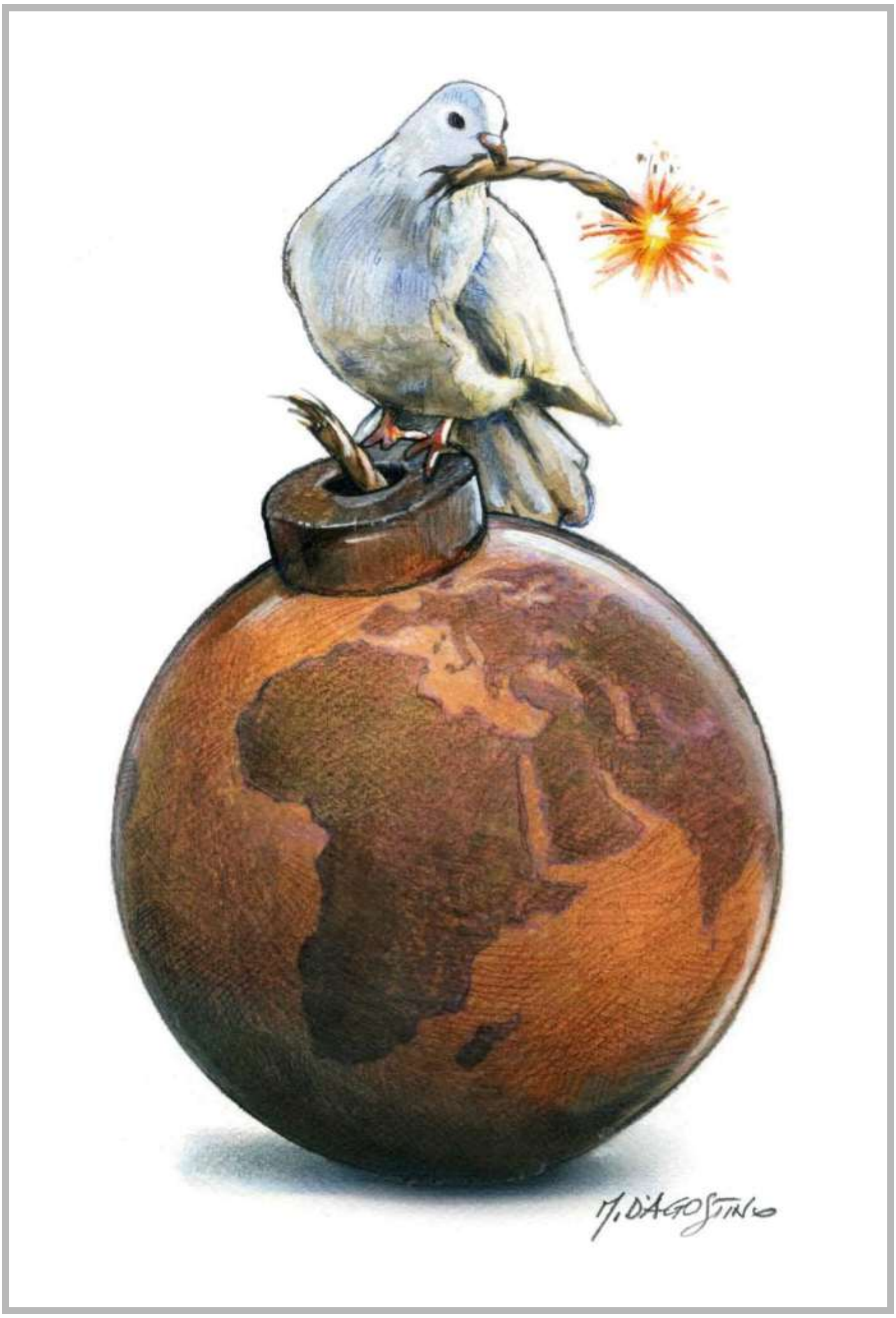
M. DiAGOSTINO